

مایرون جی. آرونف*
ترجمه: لیلا علمی**

آمریکایی شدن سیاست در اسرائیل: تغییرات سیاسی و فرهنگی

مقدمه

نظام سیاسی و فرهنگی اسرائیل طی دهه گذشته، شاهد دگرگونیهای شگرفی بوده است. انجام انتخابات داخلی مقدماتی احزاب و انتخاب مستقیم نخست وزیر، به کاهش نظم حزبی میان اعضای کنیست، افزایش تنش میان حکومت و قوه مقننه، کاهش بسیار نمایندگان پارلمانی دو حزب اصلی و افزایش نمایندگی احزاب مبتنی بر منافع و هویت‌های گروهی کمک کرده است. این احزاب، پندارهای بحث‌انگیزی درباره ملت بودن قوم بنی اسرائیل ارایه می‌کنند و به طور مستقیم، فرهنگ سیاسی سنتی صهیونیستی را که تا پیش از ظهور این دولت تفوق داشته است، به چالش می‌طلبند. بسیاری از این تحولات به «آمریکایی شدن»^۱ نسبت داده شد.

اسرائیل در حال حرکت از مدل وست مینستری دموکراسی پارلمانی به سوی مدل آمریکایی است که با ویژگی‌های تفکیک (ناقص) قوا میان نخست وزیر قدرتمندتری که مستقیماً انتخاب می‌گردد، پارلمانی که پراکنده تر و مستقل تر است و قوه قضاییه‌ای که اتکای بیشتری به خویش داشته و فعال تر است و تحت رهبری آرون بارک، رییس دیوان عالی، دستور کاری به شیوه آمریکایی را اتخاذ کرده است ترسیم می‌شود.^۲ دو قانون پایه‌ای که در سال ۱۹۹۲

* Myron J. Aronoff, "The Americanization of Israeli Politics: Political and Cultural Change," *Israel Studies*, Vol.5, No.1, Spring 2000, pp. 92-127.

** دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه آزاد اسلامی
مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکاشناسی، جلد نهم، ۱۳۸۰، صص ۱۳۴-۸۹.

تصویب شد، حقوق فردی را تضمین می‌کند و راه را برای بازبینی قضایی پارلمان هموار می‌نماید.^۳ گد بارزیلای (Gad Barzilai)، جایگاه عمومی فزاینده دیوان عالی اسرائیل را به تفرق و قطبی شدن پارلمان و قوه مجریه و «آمریکایی شدن فرهنگی و شیوع ارزشهای لیبرال در بعضی بخشهای جامعه اسرائیل» نسبت می‌دهد.^۴ انتقال از یک مدل اروپایی به سمت مدلی آمریکایی به طور کامل انجام نشده است. در حال حاضر، نظام سیاسی اسرائیل، میان این دو نظام قرار دارد.^۵ در تطاول فرهنگ سیاسی، اسرائیلی‌ها در مقایسه با آمریکایی‌ها نسبت به دولت شکاکیت کمتری دارند.

در بیست و دو سال اخیر، این دگرگونی، دومین تحول مهم نظام حزبی اسرائیل است. نظام حزبی مسلط که تحت رهبری حزب کارگر بود، در دهه ۱۹۳۰ پایه‌گذاری شد و تا انتخابات مهم سال ۱۹۷۷ ادامه داشت. ناکامی مناخیم بگین برای قوام بخشیدن به برتری حزب لیکود، به ظهور یک نظام حزبی رقابتی قطبی، با دو بلوک عمده انتخابی باسیاستهای امنیتی، کاملاً متضاد منجر گردید.^۶ ممکن است انتخابات سال ۱۹۹۹، به دلیل تجدید اتحاد مهم و باثبات احزاب در کنیستی که به طور روز افزون دچار تفرقه می‌شود، «حیاتی» باشد. چنین امری، به ایجاد ائتلافهای موقت بی ثبات محدود و یا ائتلافهای موقت از لحاظ داخلی، منجر شده که ممکن است توانایی حکومت را تهدید کنند.^۸

آمریکایی شدن

جهانی شدن در اسرائیل با مفهوم آمریکایی شدن اسرائیل توصیف می‌شود که ارزش و جاذبه آن به شدت زیر سؤال و مورد بحث است.^۹ این واژه نشان دهنده تأثیر ارزشهای آمریکایی بر نهاد های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی اسرائیل است. برداشت ضمنی از این واژه آن است که اشاعه و تأثیر ارزشها مستقیماً و به طور چشمگیری نشأت گرفته از ایالات متحده است. در حقیقت، چنین تأثیری، عمدتاً غیرمستقیم و بسیار پیچیده است. ترکیبی از عوامل متضاد بین المللی و منطقه‌ای با منافع و نیروهای رقابت جوی داخلی، تعامل می‌کند. علی‌رغم گرایش که اسرائیل را به مدل آمریکایی نزدیکتر می‌کند،

تداوم الگوهای منحصر به فرد فرهنگی و سیاسی اسرائیل قابل توجه است. در هر صورت، مدل آمریکایی، میل به رقابت و همچشمی را به شدت تحریک می‌کند. تصور ترکیب قدرت و ثروت با موفقیت همراه آن، میل به تقلید از این مدل را افزوده و همزمان با آن، گرایش هر چه بیشتر به سوی آمریکایی شدن فرهنگ سیاسی اسرائیل، جانشین گرایشهای سنتی اروپایی می‌شود.^{۱۰}

همه تحولات، صراحتاً به آمریکایی شدن تعبیر نمی‌شوند. مایکل کرن Michael Keren، «سیاست جدید» را با هنجارهای پسمادی، بسیج شناخت (کنترل ماهرانه وسایل ارتباط جمعی) و عملگرایی که شکل گرفته و یا متأثر از ایالات متحده است، تعریف می‌کند. «مفهوم ایالات متحده به عنوان سرمشقی برای اسرائیل - چه برای نتانیاهاو از حزب لیکود و چه برای پرز از حزب کارگر - یکسان بود.» یائل ایشای، Yael Yishai، معتقد است که اسرائیل در مرحله انتقالی، میان شیوه سنتی و سیاست جدید قرار دارد. این مرحله، با رفاه، تغییر ارزشها، سقوط احزاب متعارف، ظهور احزاب جدید، ظهور جنبشهای اجتماعی و رفتار مبتنی بر مشارکت و تحول در دستور کار سیاسی، عجین شده است.^{۱۲} یوری رام Uri Ram، چالش مضاعف فرهنگ جهانی مصرف‌گرایی و فرهنگ هویت محلی را تجزیه و تحلیل کرده، گذر از تمرکز بر احزاب و رسیدن به توجه به سیاستمداران را مشخصه عمده «انتقال همه جانبه فرهنگ سیاسی اسرائیل از مدل سیاسی اروپایی به یک مدل آمریکایی» می‌داند.^{۱۳}

مردخای نیسان معتقد است: «اسرائیل دهه ۱۹۹۰ در حال تجربه کردن فضای حاکم بر روند آمریکایی شدن در کل آگاهی اجتماعی اش است که در آمال شخصی، علایق مادی، فرهنگ توده‌ای و فضای اخلاقی عقاید، منعکس شده است. روحیه حاکم، تعالی بخش نیازهای شخصی است، نه وظایف جمعی، حتی اگر نگوییم که این خدمات، متروک شده‌اند.»^{۱۴} وی با نوشتن مطالبی پیرامون انتخابات سال ۱۹۹۲، دریافت که بازتاب سیاسی این فرآیند در شخصی شدن رهبری سیاسی نمود دارد و این رهبری سیاسی از طریق نوعی روش پوپولیستی، یعنی تأکید بر مسایل اقتصادی - که در حزب کارگر نسبت

به حزب لیکود بیشتر به صورت «اخلاق آمریکایی» دیده می‌شود. در برگزاری انتخابات مقدماتی احزاب، نشان داده می‌شود. دانیل العیازر و ساموئل سندلر، آمریکایی شدن و بخصوص آزاد سازی اقتصاد را به وابستگی اسرائیل به آمریکا در پی جنگ یوم کیپور نسبت می‌دهند.^{۱۵} مایکل شالو ارزیابی متفاوتی از آزاد سازی اقتصاد سیاسی اسرائیل ارائه می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که این تغییر شکل با توجه به تداوم میراث جمع‌گرایی صهیونیستی در بسیاری از حوزه‌ها، ناقص و نیز نامتجانس است.^{۱۶} آمریکایی شدن در این مقاله به صورت تغییر شکل عمده در نظام حزبی و فرهنگ سیاسی اسرائیل مطرح می‌شود. من در این مقاله به تشریح انتخابات مقدماتی احزاب، انتخاب مستقیم نخست‌وزیری، آمریکایی شدن شیوه رقابتهای انتخاباتی، افت شدید تعداد نمایندگان پارلمانی دو حزب اصلی، راهیابی نمایندگان احزاب فرقه‌ای، فرسایش سلطه صهیونیسم و تحول اساسی دستور کار ملی در مورد قطبی شدن سیاست امنیتی به سوی قطبی شدن تعاریف رقیب از هویت جمعی می‌پردازم.

انتخابات مقدماتی احزاب

قانون انتخابات احزاب که برای انتخاب مستقیم نخست‌وزیری تهیه شده بود، یک دهه از شروع انتخابات مقدماتی داخلی احزاب جهت انتخاب نامزدهای کنیست و نخست‌وزیر پیش‌تر بود. اگرچه از سال ۱۹۸۱ در حزب کارگر انتخاب نامزدها دیگر به صورت الیگارشیک انجام نمی‌شد، این روند در سال ۱۹۸۴ با انتخاب یوری بارام Uri Baram به عنوان دبیرکل حزب شدت گرفت.^{۱۷} این حرکت از جمله، بیانگر تغییرات به وجود آمده در فرهنگ سیاسی بود که کاهش تفاوت، تضعیف احترام به اقتدار و تمایل رأی دهندگان به مشارکت مؤثرتر در تصمیم‌گیریهای دولت را منعکس می‌ساخت.^{۱۸} در سال ۱۹۹۲، فهرست انتخاباتی چهار حزب بزرگ در انتخابات چهاردهمین دور کنیست، شکل انتخابات مقدماتی برای پانزدهمین انتخابات کنیست را به خود گرفته بود. اکثر محققان اسرائیلی که در این باره تحقیق کرده‌اند، تمایل دارند بر نتایج منفی انتخابات مقدماتی دست گذاشته، فواید آن را کم جلوه دهند و نواقص نظام قدیمی را نادیده بگیرند.

ریوون هازان Reuven Hazan معتقد است که انتخابات مقدماتی به گروه‌های ذینفع، امکان کسب توان نمایندگی و نیز توانایی تنبیه عضوی از کنیست را که منافع آنها را تأمین نکرده است می‌دهد.^{۱۹} با وجود این در نظام قدیمی، همیشه گروه‌های ذینفع، دارای نماینده می‌شدند و مثلاً در مورد کیبوتص‌ها (Kibutzim) (مزارع اشتراکی در اسرائیل - م.م.)، نمایندگی آنها با شمارشان در جمعیت و حزب، تناسبی نداشت. به علاوه، اعضای از کنیست که مخالفت اعضای طراز اول حزب را برانگیختند، یا برای انتخابات بعدی از فهرست حذف شدند و یا در پایینترین جایگاه در فهرست قرار گرفتند که در این حالت، شکستشان در انتخابات حتمی بود.^{۲۰} یکی از نتایج مهم انتخابات مقدماتی، افزایش شگفت‌آور تعداد طرح‌های ارایه شده از سوی نمایندگان است که عضو حزب نبودند. در حالی که متوسط طرح‌های تصویب شده در فاصله زمانی بین سالهای ۱۹۹۴ - ۱۹۴۹، تقریباً ۱۵ درصد بود، در سیزدهمین کنیست، این طرح‌ها ده برابر شد؛ «تعداد طرح‌هایی که از سوی نمایندگان خارج از حزب ارایه و سپس تصویب شد، از تعداد طرح‌های نمایندگان وابسته به دولت، پیشی گرفت.^{۲۱} (۲۱۳ طرح در مقابل ۱۸۲ طرح) پیامد مستقیم این امر، برای انتخاب شدن در حوزه انتخاباتی بزرگتر یک حزب، به رسمیت شناخته شدن به عنوان نامزد رسمی آن حزب است. هازان تأکید می‌کند که، «گاهی دیدگاه تنگ‌نظرانه و منافع شخصی یک عضو پارلمان که در انتخابات مقدماتی انتخاب شده است، بر منافع جمعی حزب و حتی بیش از آن بر منافع رأی دهندگان برتری می‌یابد»^{۲۲} به هر حال، پیش از اصلاحات، نمایندگان کنیست، اغلب نماینده منافع تنگ‌نظرانه جناح‌ها و یا حامیان‌شان از میان رهبران طراز اول حزب بودند. از این منظر، انتخابات مقدماتی، ظاهراً پیامد‌های متناقض داشته است.

گیدون راحت و نتاشر - هدر (Gideon Rahat & Nata Sher- Hadar) نیز به همین ترتیب، به هنگام ارایه ارزیابی خود از نتایج سیاسی انتخابات ۱۹۹۶، بر اثرات منفی انتخابات مقدماتی تأکید می‌کنند.^{۲۳} آنها به طور ضمنی معتقدند که به دلیل سوء استفاده از انتخابات مقدماتی، هدف وسعت بخشیدن به شرکت در انتخابات باشکست مواجه شده است. افزایش عضوگیری به منظور شرکت در انتخابات و نام‌نویسی در بیش از یک حوزه انتخابیه حزبی از

شواهد سوء استفاده از این روند می باشند. به هر حال، واقعیت، بیانگر این مسئله است که نسبت به گذشته، یعنی نسبت به زمانی که فقط رهبران طراز اول حزب یا جانشینان آنها در فهرستهای انتخاباتی کنیست قرار می گرفتند، افراد بیشتری وارد صحنه شده اند. طرفداران انتخابات مقدماتی امیدوارند که تفاهم میان نمایندگان و رأی دهندگان تقویت شده باشد. راحت و نتاشر - هدر معتقدند که وابستگی به یک میانجی جدید - یعنی دارندگان سرمایه های هنگفت و رسانه های گروهی - جایگزین وابستگی پیشین نامزدها به نخبگان حزب شده است. اگر چنین است - اگرچه تاکنون شواهد کافی نبوده اند - این مسئله شاهدی بر آمریکایی شدن نظام سیاسی اسرائیل است.

انتخابات مقدماتی در تضعیف قدرت مقامات مسئول موفق نبود. بخصوص تحت شرایطی که نظام جدید ایجاد کرده است، احتمال می رود توان نمایندگانی که از فهرستهای ملی مهمتری (برخلاف فهرستهای ناحیه ای) انتخاب شده بودند، حتی افزایش نیز یافته باشد. به علاوه، توان نمایندگی فهرستها باید با اختصاص دادن مکانهایی در فهرستها جهت گروههای ضعیف سیاسی مانند زنان، اعراب و مهاجران جدید، تضمین شود. یافته های راحت و نتاشر - هدر درباره نمایندگی کم یا زیاد حوزه های انتخاباتی خاص، موضوع دیگری است که اصلاحات در رفع مشکلات آن، موفق نبوده است. به طور کلی، اصلاحات دربرآوردن بعضی از اهداف مورد نظرش به طور جزئی موفق بوده، در مورد برخی دیگر شکست خورده و پیامدهای غیرمنتظره و ناخواسته ای نیز داشته است. اگرچه اصلاحات از طریق افزایش چشمگیر تعداد افراد شرکت کننده در انتخابات، موجب دموکراتیکتر شدن روند انتخاب نامزدها گردیده بخصوص به حزب کارگر وجهه مثبتی در اذهان عمومی بخشیده است و موجب کاهش انضباط و انسجام حزبی نیز شده است. همچنین، مانع حزب برای گردآوری سیاستها و بیان یک ایدئولوژی منسجم شده است. راحت و نتاشر - هدر نتیجه می گیرند که آیین نمادین مشارکت توده ای، تنها پیروزی واقعی نظام انتخابات مقدماتی احزاب است ... گرایش به بسط دادن احزاب بزرگ مؤید این موضوع است. این امر به اثبات رسیده است که رویه هایی که به نظر دموکراتیکتر می رسند، بیشتر مضر هستند، تا

مفید.^{۲۴} اهمیت نمادین مشارکت توده‌ای نباید ناچیز قلمداد شود. عدم موفقیت انتخابات مقدماتی در رفع بسیاری از مشکلات اسرائیل، موجب ناامیدی بسیار شدیدی شده است. در هر صورت، حتی منتقدانی مانند راحت و نتاشر-هدر، از بازگشت به اتاقهای پر از دود و خفه‌کمیته‌های قدیمی تعیین‌کننده نامزدها حمایت نمی‌کنند. نتایج انتخابات مقدماتی احزاب و عوامل اصلاح‌کننده مورد نیاز برای آن که بیش از پیش، قانونگذاران را در قبال مردم موظف به پاسخگویی نمایند، باید در کنار آثار و پیامدهای انتخاب مستقیم نخست‌وزیر مورد بررسی قرار گیرد.

انتخاب مستقیم نخست‌وزیر

از زمان تأسیس اسرائیل تاکنون نوآوریهای فراوانی صورت گرفته که مهمترین و ابتدایی‌ترین آنها تغییر در نظام انتخاباتی است که توسط دیوید بن گورین نخست‌وزیر انجام شد. هنگامی که وی در سال ۱۹۶۵، موجب انشعاب حزب رافی از مابای شد، اصلاحات انتخاباتی از عمده خط مشیهای اعلام شده مبارزات انتخاباتی حزب بود. علی‌رغم این نوآوریها، اولین قدم اصلاحی، تغییر اندکی در فراوانی آرای به صندوق ریخته شده در انتخابات ۱۹۷۳ به وجود آورد.^{۲۵} جنبش دموکراتیک برای تحول، در سال ۱۹۷۷ در رابطه با خط مشی اصلاح انتخابات، ۱۵ وکالت‌نامه کنیست را به خود اختصاص داد، اما در اجرای برنامه‌اش شکست خورد که در نتیجه، به سقوط حزب و بعدها تأخیر در اصلاح نظام انتخاباتی منجر گردید.^{۲۶} دو جنبشی که از بن بست انتخاباتی ۱۹۸۴ سر برآورده بودند، فشار همه‌جانبه‌ای برای انجام اصلاحات بسیج و هماهنگ می‌کردند. جنبش قانون اساسی دولت وقت اسرائیل تحت رهبری اعضای دانشکده حقوق دانشگاه تل‌آویو قرار داشت و جنبش افراطی‌تر اصلاحات حکومتی سازمانی، کمتر نخبه‌گرا بودند. تامار هرمان، مبارزات انتخاباتی برای اصلاحات را که توسط این دو جنبش هدایت می‌شد، به دلیل موفقیت در بسیج افکار عمومی و تحول فرهنگ سیاسی اسرائیل، تحسین می‌کند.^{۲۷} افزایش تعداد کرسی کنیست از ۱ به ۱٫۵ درصد از آرای معتبر و اصلاحات مارس ۱۹۹۲ در خصوص قانون اساسی که انتخاب مستقیم نخست‌وزیر را

(که اولین بار در سال ۱۹۹۶ اجرا گردید) مقرر می‌کرد - وجه مصالحه‌ای بسیار کمتر از اصلاحات مطروحه از سوی این جنبشها بود.

ارزیابی صاحب نظران از موفقیت اصلاحات، نتایج متضادی نشان می‌دهد. برنارد سوسر، در یک ارزیابی زود هنگام از اولین انتخاب مستقیم نخست وزیر، در تأیید موفقیت این گونه اصلاحات در اولین ماههای فعالیت دولت جدید در سال ۱۹۹۶ حجت می‌آورد.^{۲۸} اصلاحات، تعیین می‌کند که چه کسی نخست وزیر خواهد بود و چه کسی دولت را تشکیل خواهد داد. سوسر چنین استدلال می‌کند که نگرانی خطر افزایش قدرت نخست وزیر «بی اساس» بود. به عنوان شاهدهی که این نتیجه گیری را اثبات می‌کند، او از تسلیم نتانیا هو در مقابل فشارهایی سخن می‌گوید که در مورد انتصاب دن مریدور به عنوان وزیر خزانه داری و ایجاد یک وزارتخانه جدید به نام زیربنا های ملی برای آریل شارون، اعمال شد.

این واقعیت که مریدور و جانشین وی و چندین وزیر دیگر تا حدی در اعتراض به رهبری مستبدانه نتانیا هو (برخی تحت فشار) استعفا کردند بیانگر چنین ملاحظاتی است. نکات مشابهی پیرامون گرایشهای استبدادی باراک در تشکیل کابینه توسط اعضای حزب خودش و نیز توسط حزب مخالف و مطبوعات بیان شده است. این مسئله نشان می‌دهد که تمرکز قدرت از این تحول نشأت می‌گیرد و نه صرفاً از ویژگیهای شخصیتی.

به همین ترتیب، سوسر معتقد است که ترس از «کنیست مخالف»، بی اساس بوده است. با این حال، دولت نتانیا هو یک سال پیش از آن که دوره چهارساله انتخاباتی به پایان برسد، سقوط کرد.^{۲۹} وی همچنین استدلال می‌کند که بیان چگونگی وجود ۴۵ درصد از آرای حزب مخالف در سال ۱۹۹۶، مستلزم توضیحی فراتر از تغییر در نظام انتخاباتی است. اگرچه وی توضیحات اضافی قابل قبول بیشتری برای افول احزاب مهم و ظهور احزاب فرقه‌ای ارائه می‌دهد، پیش بینی وی در مورد این که:

۱. احزاب بزرگ، اشتباه سال ۱۹۹۶ خود را با اختصاص دادن تمام منابع و سرمایه های حزب به رقابتهای نخست وزیری تکرار نخواهند کرد و بر اهمیت رأی آوردن حزب

تأکید خواهند ورزید؛ ۲. خود رأی دهندگان اعتدال را در تقسیم آرای خود رعایت نخواهند کرد؛ به واقعیت نپیوست. در واقع، رأی دادن به کاندیدای احزاب مختلف در سال ۱۹۹۹، پنجاه درصد نسبت به سال ۱۹۹۶ افزایش یافت.

تحلیل دیوید ناشمیاس و ایتای سند در مورد اثرات باز توزیعی قانون انتخابات جدید درباره توزیع قدرت نشان می‌دهد که اصلاحات سازمانی در قانون انتخابات به طور چشمگیری قدرت انتخاباتی احزاب بزرگ را کاهش داد، اما به طور اجتناب ناپذیری، قدرت چانه زنی احزاب مذهبی و دیگر احزاب مشابه را بالا برد.^{۲۰} مصلحت اندیشی سیاسی که عامل اصلی در قوانین اصلاحات که در آخرین دقایق بر سر آنها توافق حاصل شده بود (این قوانین در آخرین روز فعالیت کنیست تصویب شد)، عکس منظور تهیه کنندگان پیش نویس این قانون را به همراه داشت. «این نظام چندگانه جدید در عوض کاهش تشتت و تفرق در دولت و افزایش قدرت چانه زنی احزاب کوچک و در نتیجه تقویت ثبات و کارآمدی و انصاف در توزیع منابع عمومی، مشکلات دولت اسرائیل را تشدید کرد.»^{۲۱} آشراریان و میخائیل شامیر، استدلال منتقدان اصلاحات را خلاصه و جمع بندی کرده، نتیجه می‌گیرند که بسیاری از ادعاهای آنان درست است.^{۲۲} ادعای موجود در این انتقادها حاکی از آن است که این نظام، فاقد معیار وحدت بخش به حکومت و تضعیف کننده احزاب سیاسی است و موجب تغییر در ماهیت استراتژی مبارزات انتخاباتی می‌شود. همچنین، موجب تضعیف کنیست شده، موقعیت چانه زنی احزاب متوسط و کوچک را افزایش می‌دهد و قدرت فراوانی در دستهای نخست وزیر - که قویترین بازیگر در نظام تاکنون و حتی قبل از اصلاحات بوده است - متمرکز می‌کند.^{۲۳}

نتیجه گیری آشکار من از این موضوع، آن بود که: «به عنوان نظامی که ترکیبی از نظامهای پارلمانی و ریاست جمهوری است، به نظر می‌رسد اصلاح قانون انتخابات در اسرائیل، موجد بدترین حالت از هر دو نوع نظام بوده باشد.»^{۲۴} اگرچه ممکن است برگزاری دو انتخابات برای ارزیابی کامل آثار اصلاحات کافی نباشد، می‌تواند تمایلات و گرایشهای خاصی را آشکار نماید. در غیر این صورت، می‌توان اصلاح قانون انتخابات را کاتالیزوری در نظر گرفت که به طور چشمگیری موجب تشدید اتفاقات جاری شده است.

آمریکایی شدن مبارزات انتخاباتی

برای نخستین بار از مشاوران رسانه‌های گروهی آمریکایی در سال ۱۹۷۷ و پس از آن در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۱ و ۱۹۸۴ استفاده شد.^{۳۵} سام لمان - ویلیزگ معتقد است که آمریکایی شدن مبارزات انتخاباتی رسانه‌های گروهی در انتخابات سال ۱۹۹۲ به طور آشکاری افزایش یافت.^{۳۶} وی علاوه بر برگزاری انتخابات مقدماتی حزبی، انحصاری کردن، خصوصی سازی، خنثی (منفی) سازی، شعار سازی، بی تفاوتی، جمع آوری شخصی آرا، گفت‌وگوی رودررو، استناد به خود در برابر رسانه‌ها و تغییر جهت به سوی تأکید بر روی مسایل داخلی را از ویژگی‌های اصلی این فرآیند ذکر می‌کند. لمان - ویلیزگ همچنین یادآوری می‌کند که موانع قانونی پیش پای رسانه‌های گروهی اسرائیل در خصوص پوشش دادن مبارزات انتخاباتی در ماه آخر، تفاوت در شکل مناظرات تلویزیونی و تفاوت‌های جزئی در سبک، مانع از آمریکایی شدن کامل مبارزات انتخاباتی رسانه‌ها شد. اصلاح انتخاباتی، موجب تشدید آمریکایی شدن مبارزات انتخاباتی سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ گردید. وی شرح می‌دهد که علی‌رغم این واقعیت که مبارزات انتخاباتی در سایه ترور اسحاق رابین، نخست‌وزیر انجام گرفت، چطور یک نامزد انتخاباتی (نتانیا‌هو) و یک حزب (لیکود) که مبارزات انتخاباتی منفی‌تری انجام می‌دادند، در انتخابات سال ۱۹۹۶ پیروز شدند. البته نیازی نبود که «تبلیغات و شعارهای رسمی مبارزات انتخاباتی منفی باشد، زیرا اخبار حاشیه‌ای بمب‌گذاری‌های تروریستی که بر مبارزات انتخاباتی سایه افکنده بودند، بسیار منفی بود.»^{۳۷} او سپس نتیجه‌گیری می‌کند که موثرترین تاکتیک جهت فریب افکار عمومی، منحرف ساختن آنها است - ویژگی‌ای که دقیقاً متعلق به تبلیغات آمریکایی است. هازان، همگرایی کل نظام حزبی در مرکز را در جریان انتخابات ۱۹۹۶ مورد تحلیل قرار می‌دهد که ویژگی دیگر سیاست کثرت‌گرای آمریکا است و تحت تأثیر اصلاحات انتخاباتی قرار دارد.^{۳۸}

دن کسپی Dan Caspi، شیوه جدید سیاست‌های انتخاباتی متأثر از آمریکا به همراه اصلاحات انتخاباتی را به شدت وابسته به تلویزیون و کارشناسان مشاور، شخصی کردن مناظرات سیاسی، راه اندازی کارناوال‌های انتخاباتی (با تکیه بر سرگرمی و تفریحی که به

همراه پیام انتخاباتی ابلاغ می شود) و اعتماد واتکا به تأثیر تعداد آرای می داند.^{۳۹} اجیر کردن مشاوران طراز اول آمریکایی، مانند جیمز کارویل، باب شروم و استنلی گرین برگ از سوی ایهود باراک و آرتور جی. فینکلشتین توسط بنیامین نتانیاهو، نماد آمریکایی شدن، شخصی شدن و حرفه ای شدن مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۹۹ می باشد.^{۴۰} مبارزات انتخاباتی، تقریباً به طور انحصاری بر شخصیت و صفات کاندیداها نخبست وزیری متمرکز بود تا جایی که - برخلاف آنچه قبلاً پیش بینی شده بود - قریباً کاندیداها پارلمانی احزاب آنها کاملاً فراموش شده بودند.

تکیه شدید بر ویژگیهای شخصیتی و خصوصیات کاندیداها نخبست وزیری، تمرکز بر روی مبارزات انتخاباتی را از حزب، ایدئولوژی و سیاست منحرف ساخت؛ انحرافی که از مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۹۲ آغاز شده بود، یعنی هنگامی که اسحاق رابین، حزب کارگر را به طور رسمی به عنوان حزب کارگر به رهبری رابین، وارد فهرست کرد. هنگامی که بنیامین نتانیاهو از حزب لیکود، شیمون پرز از حزب کارگر را با تفاوتی کمتر از یک درصد آرا مغلوب ساخت، اعمال قانون جدید در انتخابات سال ۱۹۹۶، این انحراف را تسهیل نمود.^{۴۱} اگرچه حزب کارگر کرسیهای بیشتری در کنیست به دست آورد، نتانیاهو دولت را تشکیل داد. نمایندگان حزب کارگر در کنیست (بزرگترین نمایندگی حزبی منفرد در پانزدهمین کنیست) از نمایندگی همه حزبهای پیروز پیشین در تاریخ سیاسی اسرائیل کمتر بود.^{۴۲} ۴۵ درصد از رأی دهندگان اسرائیلی، به هنگام رأی دادن برای انتخاب نخبست وزیر، در مقایسه با انتخاب نمایندگان کنیست، از معیارهای مختلف استفاده کردند. جان اتان مندیلو، استدلال می کند که نتانیاهو، آگاهانه نمایندگی حزب لیکود در کنیست را قربانی برپایی یک مبارزه انتخاباتی نمود تا در انتخابات نخبست وزیر و رفع وضعیت دشوار حزب لیکود، پیامی قابل قبول به همه کسانی داشته باشد که آرایشان برای موفقیت در رقابتهای انتخاباتی تأثیر حیاتی دارد.^{۴۳} در انتخابات سال ۱۹۹۹ ۶۷٫۵ درصد از ۳۱۹۳۴۹۴ مجموع آرای صحیح (۱۷۹۴۵۸ برگه رأی باطل شد)، به حزب دیگری به جز کارگر و لیکود اختصاص داشت که این امر، بیانگر افزایش شگرفی در رأی دادن به احزاب مختلف است.^{۴۴}

افول دو حزب سیاسی اصلی

علی‌رغم پیروزی بزرگ ایهودباراک در مقابل بنیامین نتانیاهو در مبارزه انتخاباتی نخست‌وزیری در ۱۷ مه ۱۹۹۹، قدرت نمایندگی پارلمانی دو حزب کارگرو لیکود به پایینترین حد خود طی چهار دهه اخیر رسیده است.^{۴۵} تعداد نمایندگان احزاب، نماینده هویت‌های ملی (اعراب) قومی (خاورمیانه‌ای و روس) و هویت‌های مذهبی به طور چشمگیری به زیان دو حزب اصلی رشد نمودند.^{۴۶} توان مشترک انتخاباتی احزاب کارگر و لیکود در انتخابات کاملاً رقابتی و به شدت قطبی شده سال ۱۹۸۱ به اوج خود رسید؛ انتخاباتی که در آن، این احزاب، به طور مشترک ۹۵ کرسی کنیست را به دست آوردند. از آن زمان به بعد، توان این دو حزب، مشترکاً در همه انتخابات پس از آن کاهش یافت به طوری که به ۴۵ کرسی در انتخابات سال ۱۹۹۹ رسید.^{۴۷} در این انتخابات، حزب کارگر با حزب گشار به رهبری دیوید لوی (این حزب در انتخابات ۱۹۹۶ با حزب لیکود ائتلاف کرده بود) و حزب میانه‌رو ارتدکس میمد Orthodox Meimad در فهرست انتخاباتی حزب اسرائیل واحد ائتلاف کرده بود، تنها ۲۶ کرسی را تصاحب کرد. اگرچه در ظاهر، مسئله فقط از دست دادن ۸ کرسی است، اما در حقیقت، نمایانگر شکست بزرگتری است، زیرا برآورد می‌شود که حزب گشار دیوید لوی، حداقل دو کرسی و حزب میمد احتمالاً یک کرسی را به خود اختصاص داده‌اند. بنابراین، آنچه حزب کارگر در واقع از دست داده، احتمالاً حول و حوش ۱۱ کرسی است.

در میان مسایل دیگر، پیامد جدا شدن احزاب گشار و تزموت^{۴۸} و نیز ترک کردن رهبران حزب لیکود و پیوستن به حزب جدید مرکز و به حزب افراطیتر و ناسیونالیست‌تر اتحاد ملی از دست دادن ۱۳ کرسی (از ۳۲ کرسی) برای حزب لیکود بود. رهبری مستبدانه، نالایقانه و مزورانه نتانیاهو به تعبیر بسیاری از وزیران مهم دولت وی و همچنین عدم رضایت آنها از سیاست‌های وی، دلیل کناره‌گیری آنها از دولت نتانیاهو بوده است. به همراه وزرا، دیگر رهبران ارشد حزب نیز از حزب وی کناره گرفتند. این مسئله اگرچه به طور موقت، موقعیت نتانیاهو را در حزب لیکود تقویت می‌کرد، به طور جدی از توان حزب می کاست. دیوید لوی، وزیر خارجه سابق با حزب کارگر در حزب اسرائیل واحد ائتلاف کرد و این در حالی بود که

اسحاق مردخای، وزیر پیشین دفاع، رهبری حزب جدید مرکز را (که بعداً در انتخابات ۱۹۹۹، ۶ کرسی را به دست آورد) به عهده داشت و از سوی حزب لیکود حمایت می شد. بنی بگین، نماینده سابق کنیست از حزب لیکود، رهبری یک اتحاد جناح راستی جدید را به نام اتحاد ملی را (که ترکیبی از احزاب ملدت Moldet، تکوما Tekuma و هروت Herut و همچنین نماینده پیشین کنیست از حزب لیکود میخائیل کلینر Michael Kleiner، رهبر جبهه سرزمین اسرائیل است) به دست گرفت که این حزب، تنها ۴ کرسی را در کنیست پانزدهم کسب کرد.^{۴۹} حزب تازه تأسیس روسی به نام ایسرائیل بیتینو (به معنای اسرائیل خانه ما، دارای ۴ کرسی) به رهبری آویگدور لیبرمن Avigdor Liberman که متحد نزدیک نتانیا هو در حزب لیکود بود، نیز آرا را از حزب سابق وی خارج کرد. در مجموع، دو حزب مهم، مشترکاً ۵۰ وکالت را طی سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۹۹ از دست دادند. این احزاب از هفتادونه درصد نمایندگی پارلمان به سی و هفت درصد افول کردند.

رشد احزاب مبتنی بر سیاست هویت

اگرچه این روند قبلاً تثبیت شده بود، توسط قانونی که انتخاب مستقیم نخست وزیر را مقرر می کرد، تشدید شد و به رأی دهندگان اجازه داد که رأی خود را میان نخست وزیر و پارلمان تقسیم کنند. در حالی که از نظر رأی دهندگان، منافع ملی، مهمترین معیار انتخاب نخست وزیر است، بسیاری خود را مختار می دانند که منافع و هویت خاصی (مثلاً قومیت و یا مذهب) را در مورد پارلمان ابراز کنند. اگرچه بر اساس سیاستهای هویتی پانگرفته، احزاب کوچکی که رشد بسیار چشمگیری داشته اند بر این اساس پایه ریزی شده بودند. تغییر در قانون انتخابات، این فرصت را در اختیار چنین گروههایی قرار داد تا از طریق نمایندگی پارلمان، مشروعیت خود را به اثبات رسانند. در خصوص مشروعیت جمعی، کشمکشی وجود دارد که با ارایه تعریفی از ساختار و بحث و گفت و گو بر سر ارزشهای نمادین آن انجام می گیرد.^{۵۰} در حالی که تعداد احزاب سیاسی دارای نمایندگی پارلمان، به خاطر بالا بردن میزان کسب وکالت از ۱ درصد به ۱٫۵ درصد از آرای معتبر به صندوق ریخته شده، کاهش

یافته است، هنوز یازده فهرست انتخاباتی نمایندگی (شامل شانزده حزب سیاسی) هستند که در انتخابات کنیست پانزدهم در سال ۱۹۹۶ انتخاب شدند.

پانزدهم فهرست انتخاباتی (شامل تقریباً بیست و یک حزب) در انتخابات سال ۱۹۹۹ پانزدهمین کنیست انتخاب شدند.^{۵۱} پنج حزب از احزاب انتخاب شده، کاملاً جدید بودند و یک حزب دیگر، حزب تجدید حیات یافته ای بود که قبلاً وجود داشت (حزب شینیو Shinui)، اما اساساً از لحاظ کارکنان و خط مشی (سکولاریسم افراطی) بازسازی شده بود. جالبتر از تعداد واقعی احزاب، می توان به حمایت روز افزون از منافع خاص احزاب فرقه گرا اشاره کرد، زیرا این احزاب در قبال مردم، متوسل به قاعده انتخاباتی ضعیفتری شده، دستور کار و خط مشی محدودتری نسبت به کل احزاب دارند. در سیستم دو حزبی، این احزاب به صورت گروههای ذینفع و یا جناح اقلیت در میان احزاب بزرگتر ظاهر می شوند. در انتخابات سال ۱۹۹۹، دو حزب به نمایندگی از سوی تازه مهاجران اتحاد جماهیر شوروی سابق، سه حزب عرب، سه حزب مذهبی (که یکی از آنها از احزاب قومی نیز بود)، یک حزب ضد مذهبی، یک حزب مدافع منافع کارگران و مستمری بگیران و یک حزب ناسیونالیست افراطی مخالف توافقات صلح اسلو، شرکت داشتند. موفقترین حزب در میان این احزاب، حزب شاس، با ساختار منحصر به فرد احیای مذهبی و تجدید حیات قومی اش می باشد. فعالیت شاس که در سال ۱۹۸۴ آغاز شد، ۴ کرسی کنیست را در دست داشت. این حزب در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۹۲، ۶ کرسی و در سال ۱۹۹۶، ۱۰ کرسی را به دست آورد.^{۵۲} حزب شاس در انتخابات ۱۹۹۹ با استفاده موفقیت آمیز از موضوع هتک حرمت و اعتبار آریه دری Aryeh Deri رهبر حزب به علت محکومیت به خاطر فساد، به هنگام تصدی پست وزارت کشور، ۱۷ کرسی را به دست آورد. دلیل رشد حزب شاس آن است که به طور موفقیت آمیزی دستاویز انتخاباتی اش را فراسوی اصول فرارزدکس (هاردی) پیشینه یهودیان خاورمیانه (میزاکیم) قرارداد و این عمل را با مانور بر روی تعصب، غرور و حس محرومیت و فقر عمومی و نیز با مهیا ساختن خدمات آموزشی و اجتماعی و حمایت از این رأی دهندگان نادیده گرفته شده، به انجام رسانید.^{۵۴} شاس که تنها حزب مذهبی بود که در دولتی به رهبری حزب کارگر در سال

۱۹۹۲ شرکت داشت، در حال حاضر سریعترین حزب از جهت رشد و سومین حزب بزرگ سیاسی در کنیست است. این حزب در کنیست تنها دو وکالت از حزب لیکود کمتر دارد. حتی انتخاب اسحاق مردخای متولد عراق به رهبری حزب تازه تأسیس مرکز در کاهش سرعت رشد حزب شاس موفق نبوده است. اگر این روند ادامه یابد، پس از انتخابات آینده، ممکن است حزب شاس بر حزب لیکود - دومین حزب بزرگ در کنیست - سایه افکنده و آن را از سکه بیاندازند. اگر شاس بخواهد حمایت بسیاری از رأی دهندگان غیر هاردی را که برای رشد چشمگیر خود روی آنها حساب می کند حفظ نماید، باید برنامه فعالیت خود را در جهت تمرکز بیشتر بر موضوعات اقتصادی و اجتماعی گسترده کند.

هفده وکالت شاس به علاوه ۵ وکالت حزب ملی - مذهبی و ۵ کرسی حزب «توراه جیوری متحد» به احزاب مذهبی، جبهه ای متشکل از ۲۷ کرسی در کنیست پانزدهم را بخشید - که این میزان بیشترین تعداد نمایندگان این احزاب در تاریخ اسرائیل است. ۲۳ کرسی این احزاب در پانزدهمین کنیست (افزایش ۵۰ درصدی نسبت به موفقیتشان در انتخابات سال ۱۹۹۲)^{۵۵} برای دولت نتانیا هو، در دوره سه ساله اش، رأی اعتماد اکثریت آرا را به وجود آورد. اگرچه حمایت شدید آنها از نتانیا هو، برای وی پیروزی کوچکی به ارمغان آورد؛^{۵۶} برای خود این احزاب قدرت بی سابقه، پستهای کلیدی در کابینه، ریاست کمیته های مهم کنیست (از جمله کمیته مالی) و حمایت سیاسی گسترده ای به ارمغان آورد تا بدین وسیله، پایه های مردمی خود را تحکیم نمایند.^{۵۷} این جبهه، بی وقفه و سرسختانه بر علیه منافع ناچیزی که محافظه کاران و جنبشهای اصلاح طلب در دادگاهها به دست آورده بودند، می جنگیدند - یعنی دائماً خواستار قانونی بودند که آرای قضایی پلورا ایسم مذهبی در اسرائیل را لغو کنند. گیدون درون و ربکا کوک (Gideon Doron & Rebecca Kook) شرح می دهند که چطور شاس از اصلاح قانون انتخابات برای پیشبرد منافع خود و سند سازی منابع بسیار چشمگیر مالی و سیاستهای بودجه بندی استفاده کرد - که به طور شگفت انگیزی در رشد نظام مستقل مدارس آنها نمایان شد.^{۵۸}

در عوض، این موضوع موجب بروز واکنش در میان اکثریت غیر ارتدکس یهودیان و غیر یهودیان اسرائیلی علیه آن چیزی شد که آنها استبداد مذهبی یک اقلیت مذهبی کوچک، اما فوق العاده قدرتمند می نامند. وجهه مثبت رونی میلو (Ronnie Milo)، رهبر پیشین حزب لیکود، که (علی رغم وجود یک دولت بی جنب و جوش) دوبار شهردار تل آویو شده بود، در درجه نخست بر اساس بهره برداری موفقیت آمیز وی از این واکنش منفی بنا شده بود، میلو یکی از چهار رهبر بنیانگذار حزب جدید مرکز است که ۶ کرسی را در انتخابات ۱۹۹۹ به دست آورد. به هر حال به این دلیل که اسحاق مردخای، در رأس فهرست نامزدهای انتخاباتی، به رهبر معنوی حزب شاس در طول مبارزات انتخاباتی اظهار علاقه می کرد، در بهترین حالت، موضع حزب جدید در خصوص مذهب و دولت مبهم بود، این مسئله، موجب گردید که حزب شینیوی (به معنی تحول) که به تازگی تجدید ساختار نموده بود، آرای سکولارهای افراطی را - علی رغم این که فهرست نامزدهای انتخاباتی اش نسبت به فهرست حزب مرکز کمتر شناخته شده بودند - به دست آورده، صاحب ۶ کرسی در انتخابات سال ۱۹۹۹ شود.^{۵۹} احتمالاً این واکنش منفی به کسب دهمین وکالت کنیست توسط حزب مرکز در سال ۱۹۹۹، یاری رساند.

دو حزب عربی، مشترکاً نمایندگان خود را تقریباً دوبرابر کردند، یعنی از ۵ کرسی در کنیست سیزدهم به ۹ کرسی در کنیست پانزدهم رساندند. «تغییر در سیستم انتخاباتی، این امکان را برای اولین بار به وجود آورد که بتوان به طور همزمان، هر دو راهبرد ابزارگرایانه Instrumentalist را از طریق رأی دادن به نامزدهای هر دو حزب، دنبال نمود.»^{۶۰} در کنیست پانزدهم، سه حزب عربی به طور مشترک ده کرسی را به دست آوردند. به علاوه، سه نامزد عرب در فهرستهای انتخاباتی احزاب دیگر به نمایندگی کنیست انتخاب شدند. حسینه جباره (از حزب مرکز) که اولین زن عربی است که تا به حال به نمایندگی کنیست رسیده، یکی از ۱۴ زن و ۱۳ عربی است که به نمایندگی کنیست پانزدهم انتخاب شدند.^{۶۱} دستاورد های انتخاباتی اعراب، اگر چه به شگفت انگیزی دستاورد های یهودیان ارتدکس افراطی نبود، اعتماد به نفس، شهرت و تأثیر بیشتری را به جهت حمایت بسیار

مهمشان از دولت حزب کارگر (۱۹۹۶-۱۹۹۲) به وجود آورد.^{۶۲} شگفت این که، افزایش تعداد نمایندگان پارلمانی آنها در دو انتخابات گذشته، موفقیت چندانی در توان تأثیر گذاری آنها نداشته است. این احزاب، هم از دولت نتانیا هو و هم از دولت باراک کنار گذاشته شدند. اسحاق مردخای در آخرین دقایق، پیش از انصرافش از رقابتهای نخست وزیری سال ۱۹۹۹ قول داده بود که یک عرب را به عنوان وزیر در کابینه اش بگنجانند. امتناع ایهود باراک در شکستن روال همیشگی، با انتصاب یک وزیر عرب یا وارد کردن هریک از احزاب در ائتلافش، موجد حسی از عصبانیت و توهین در میان سیاستمداران و رأی دهندگان عرب شد؛ یعنی ۹۴٫۸ درصد از کسانی که نخست وزیری باراک حمایت کرده بودند.^{۶۳} آنها تقاضای یکپارچگی کاملتر از جمله شرکت در کابینه را داشتند. باراک چنین فرض می کرد که مادامی که دولت وی به تعهد خود در مورد طرح ده ماده ای «بخش عربی»، صلح پایدار و عقب نشینی نیروهای نظامی اسرائیل از لبنان عمل نماید، می تواند به حمایت احزاب عرب امیدوار باشد. همزمان با حجیم شدن دولت که تحت فشارهای متعدد انجام می گرفت، نائوف ماسالها (Nawaf Massalha) (از حزب کارگر) به معاونت وزارت امور خارجه که معتبرترین پستی است که تا به حال یک عرب اسرائیلی به آن دست یافته است، منصوب شد و این در حالی بود که هاشم محمد (Hashem Mahamed) (از فهرست نامزدهای انتخاباتی حزب عرب متحد) اولین عربی بود که به عضویت کمیته امور خارجه و امنیت کنیست - که با اطلاعات به شدت طبقه بندی شده و حساس سرو کار دارد - منصوب گردید. این دو انتصاب و نیز انتصاب یک قاضی عرب برای دیوان عالی کشور نمایانگر گامهای مهم برداشته شده به سوی اتحاد و یکپارچگی شهروندان عرب - اسرائیلی است.

معمولاً مهاجران جدید تا به سن رشد رسیدن نسل دومشان، قدرت کمی دارند. مهاجران اتحاد جماهیر شوروی سابق، بسیج و هماهنگی سیاسی بی سابقه ای از خود نشان دادند و این در حالی بود که حداقل دو دهه طول کشید تا یهودیان خاور میانه به قدرت سیاسی ملی معناداری دست یابند. حتی حزب روسی «اسرائیل بعلیا» به رهبری ناتان شارانسکی (Natan Sharansky) در نخستین حضورش در انتخابات سال ۱۹۹۶، ۷ کرسی کنیست را به

دست آورد.^{۶۴} این حزب در انتخابات سال ۱۹۹۹، علی‌رغم رقابت با حزب تازه تأسیس روسی اسرائیل بی‌ثنا که چهار کرسی را کسب کرده بود، تنها یک کرسی را از دست داد. در نتیجه، احزاب «روسی» جمعاً ۱۰ کرسی به دست آوردند. مهاجران روسی نیز مانند اعراب در فهرستهای انتخاباتی احزاب دیگر وارد شدند. اعراب اسرائیلی و مهاجران روسی هر یک تقریباً (یک پنجم) از جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند.

بحران دموکراتیک: توان حکومتی نمایندگان در مقابل دولت

قدرتمند شدن احزابی که در گذشته حوزه‌های انتخاباتی حاشیه‌ای را نمایندگی می‌کردند به یک تعبیر، نظام سیاسی را از نمایندگان با گرایشهای سیاسی متنوع‌تر با هویت و نقطه نظرات متفاوت برخوردار می‌سازند. همان‌طور که سوسر می‌گوید، «رأی دهندگانی که در یک نظام دو گزینه‌ای رأی داده‌اند، می‌توانند انتخابهای خود را بهبود بخشیده، آرایشان را متعادل نموده و به‌طور کلی از آنچه در گذشته ممکن بود، محاسبات پیچیده‌تری انجام دهند.»^{۶۵} از سوی دیگر، بسیاری از کارشناسان معتقدند این وضع، تشکیل یک ائتلاف با ثبات را دشوار می‌کند. آنها همچنین معتقدند که چنین وضعیتی در دولت نتانیاهاو موجب گردید که وابستگی به گروه اقلیتی به وجود بیاید که علایق خود را به گروه اکثریت تحمیل می‌کرد. سوسر قویاً با این عقیده مخالف است و استدلال می‌کند که نظام رأی‌گیری جدید با محدود نمودن توان گروه‌های ائتلافی و تحت فشار قرار دادن غیر منصفانه دولت، موجب کارایی، ثبات و توان حکومتی می‌گردد. نتیجه‌گیری وی سه سال قبل از سقوط دولت به رشته تحریر درآمد. این نتیجه‌گیری پس از بازنگری نیز، عجولانه و بسیار بدبینانه است چنین نتیجه‌گیری درباره دولتی که به وسیله این شیوه انتخابات، تنش میان توان حکومتی نمایندگان و قدرت دولت را - که یکی از تناقضات کلاسیک دموکراسی است - متعادل نمود، بسیار دور است.^{۶۶} بنابراین، بررسی تشکیل دومین حکومتی که پس از اجرای قانون جدید انتخابات ایجاد گردید می‌تواند راهگشا باشد.

تشکیل بیست و هشتمین دولت ائتلافی

ایهود باراک، نخست وزیری خود را با آرای اقلیت نمایندگان کنیست آغاز کرد که تا آن زمان، چنین حمایت اندکی از نخست وزیر اسرائیلی سابقه نداشت و این خود، نقطه ضعفی برای وی به شمار می رفت. با این همه او از اشتباه مشاور خود اسحاق رابین که کابینه اش را پس از انتخابات سال ۱۹۹۲ با عجله تشکیل داد، درس گرفت. باراک نیز مانند رابین قصد خود را مبنی بر تشکیل یک ائتلاف گسترده و پیشبرنده فرآیند صلح اعلام کرد.^{۶۷} در حالی که رابین - به این دلیل که مردم در آن زمان به طور گسترده و عمیق بر سر مسایل امنیتی دچار تشت و تفرق شده بودند - قادر به انجام هر دو مورد فوق الذکر نبود، باراک به دلیل اتفاق نظر جدید در خصوص حمایت از فرآیند صلح و نیز به دلیل این که نسبت به رابین امکانات بیشتری برای ائتلاف داشت، توانست به اولین هدف خود دست یافته، شانس بهتری برای به ثمر رساندن هدف دوم داشته باشد.^{۶۸} باراک با فرض اهمیت تصمیمات پیش روی دولت وی و مخالفت با گنجاندن احزاب عربی در کابینه و یا وابستگی به آنها، از پذیرش کوچکترین ائتلاف نیز اجتناب نمود، چرا که وی از آن بیم داشت که این مسئله، موجب تعمیق قطبی شدن جامعه و سیاست اسرائیل شود. در عوض، وی از ۴۵ روزی که قانون برای طراحی مذاکرات برای تشکیل ائتلاف در اختیارش گذاشته بود، جهت ایجاد یک ائتلاف از نوعی که خود تعریف کرده بود، بهره کامل را برد. پس از شش هفته مذاکرات پرفراز و نشیب، وی ائتلافی از ۷ حزب با جمعاً ۷۵ نماینده کنیست (تزدیک به دو سوم اعضای کنیست) تشکیل داد که در تاریخ ۷ جولای ۱۹۹۹ قدرت را به دست گرفت.

دولت جدید اسرائیل، شبیه به کابینه ریاست جمهوری آمریکا است.^{۶۹} انتصابات باراک بیانگر آن بود که وی قصد دارد شخصاً بر مسایل دفاعی و روند صلح نظارت کند، بدین معنا که این مسایل در اولویت اول وی قرار دارند. همچنین، این انتصابات، بازتابی است از عزم وی برای دور نگه داشتن میانه روها و رقیبان بالقوه رهبری حزب از موقعیتهایی که به طور مستقیم بر فرآیند صلح تأثیر می گذارند. در پی سنتی که پایه گذار آن دیوید بن گوریون است، باراک پست وزارت دفاع را برای خود نگه داشت.^{۷۰} کسی که در پستهای بالای امنیتی و

سیاست خارجی، غایب می‌باشد سلف وی به عنوان رهبر حزب، نخست‌وزیر، شیمون پرز است.^{۷۱} دیوید لوی فرمانبردار به جای یوسی بیلین Yossi Beilin که مستقلتر است به وزارت خارجه منصوب شد.^{۷۲} بیلین، نقش مهمی در شکل‌گیری قانون اساسی در حال ظهور و نیز در مدیریت روابط حساس، میان قوه قضاییه و بخش مذهبی که در سالهای اخیر به شدت به انتقاد از دادگاهها پرداخته است، ایفا می‌کند. در چنین پست پر زحمتی، هوادار اصلی صلح در حزب کارگر و دومین کارشناس با تجربه امور خارجی در کنیست (بعد از پرز) نیز از ایفای نقش مستقیم در فرآیند صلح باز ماند.^{۷۳} تأثیر غیر مستقیم وی در اولین روز انتصابش مشخص شد، یعنی زمانی که بیلین مخالفت شدید خود را نسبت به بازداشت اداری فلسطینیها بدون محاکمه اعلام کرد. این موضوع ممکن است در آینده به بروز کشمکش با اعضای دیگر کابینه و احتمالاً با نخست‌وزیر منجر شود.

حییم رامون Haim Ramon، وزیر مشاور با مسئولیتهای ویژه برای اورشلیم و ارتباط با کنیست در طراحی اصلاحات آتی دولت، شد. این مسئولیت، مسئولیتی خاص و محدود است و در عین حال، اولین مسئولیت سنگین در رابطه با حساسترین و بالقوه، جنجال برانگیزترین نقطه کشمکش میان اسرائیل و فلسطینیها است. با فرض مستقل بودن رییس جدید کنیست، دومین مسئولیت وی نیز به همان اندازه چالش برانگیز خواهد بود. آوراهاام (بیگه) شوکات Avraham Shochat، یکی از وفادارترین حامیان باراک، به عنوان وزیر دارایی انتخاب شد؛ پستی که وی در دولت رایین - علی رغم انتقاد وارد بر او پیرامون مسئولیت وی در قبال به وجود آمدن تورم دورقمی و کسری بودجه و کسری تراز پرداختها در اولین دوره تصدی این مقام - در اختیار داشت.^{۷۴} برخلاف وعده‌های انتخاباتی باراک که حداقل سه زن در کابینه منصوب خواهند شد، تا هنگام انتصاب پرفسور یائیل تامیر Yael Tamir به وزارت جذب نیروی انسانی، دالیایتزیک Dalia Itzik (از حزب اسرائیل بعلیا) به عنوان معاون وی منصوب گردید.^{۷۵}

اولین تویخ سیاسی نخست‌وزیر باراک، از سوی حزب خودش انجام گرفت و آن، عدم پذیرش شالوم سیمکون Shalom Simchon، نامزد بی‌تجربه پیشنهادی وی برای پست

ریاست کنیست بود. به جای وی آوراهاام برگ Avraham Burg رییس جاه طلب و مستقل پیشین آژانس یهود، انتخاب شد. نخست وزیر، دومین توبیخ خود را هنگامی دریافت کرد که همکارانش، پرز، بیلین Beilin و برگ تجدید نظر وی را در مورد قانون پایه رد کردند. این قانون مبتنی بر تجدید نظر به منظور برآوردن تقاضای همکاران و اعضای حزب وی جهت عضویت در کابینه بود و وزیران کابینه را به ۱۸ وزیر افزایش می داد. ^{۷۶} بیلین که پیش نویس قانون را آماده کرده بود، تهدید کرد که در کابینه علیه این طرح رأی خواهد داد. برگ ادعا کرد که حجیم شدن دولت به اندازه ای که ۳۰ درصد کنیست را در برگیرد، تفکیک قوای مجریه و مقننه (که کاملاً از مفاهیم قانون اساسی آمریکایی است) را مبهم و مغشوش می کند. ^{۷۷} برگ همچنین احمد قریح Ahmad Khri (ابوعلاء)، سخنگوی شورای قانونگذاری فلسطین را به دیدار از کنیست دعوت نمود، تا بدین وسیله، موید نقشی پویا و مستقل برای کنیست در روند صلح باشد. ^{۷۸} روش پرآوازه برگ به عنوان سخنگو، یادآور نیوت گینگریچ Newt Gingrich (رییس پیشین مجلس نمایندگان آمریکا) می باشد. هدف برگ، تبدیل کنیست از صحنه ای برای منازعات سیاسی به یک بازیگر مستقل در صحنه سیاست است. ^{۷۹} مجلسی مستقلتر و خصمانه تر که توسط ریسی جاه طلب و قدرتمند رهبری شود باز هم نمایانگر شکل دیگری از آمریکایی شدن است.

باراک، احزاب مذهبی را به جای حزب لیکود وارد کابینه نمود، زیرا همکاری آنها را با شروط خودش به دست آورده بود. او امیدوار بود از تهدید بسیار خطرناک کولتور کامپف [جنگ فرهنگی] میان نیروهای مذهبی و سکولار جلوگیری کند و این کار را با حساس نشدن به موضوعات مذهبی و دولت-تاهنگامی که درگیر مسئله صلح است - انجام دهد. باراک معتقد بود که اگر در هدف اول موفق شود، شاید بتواند کابینه را به منظور رسیدگی به مشکلات داخلی ترمیم کند. حزب هاردی یهودیت تورات متحد United Torah Judaism، بدون داشتن وزیر به این ائتلاف ملحق گردید، اما سهم خود را از انتصابات کمیته ای و حمایت به دست آورد. باراک در عمل، قوانین جدیدی برای خدمت و وظیفه سربازی دانش آموختگان یسویا دنبال کرد، این قوانین اگرچه یک نوع مصالحه به نظر می رسیدند، در واقع، امتیاز

بزرگی بودند که از سوی خاخام‌های ارتدکس افراطی داده شد. به نظر می‌رسد حزب ملی - مذهبی (NRP) که پیوند قدیمی با شهرک نشینان دارد، پس از واگذاری چهار کرسی کنیست - به دلیل شکست حزب در حمله به ائتلاف راست افراطی اتحاد ملی - موضعش را در خصوص روند صلح تعدیل نموده است. حزب ملی - مذهبی تضعیف شده، پست وزارت مسکن (که برای شهرک نشینان مهم بود) و معاونت وزارت آموزش و پرورش را که به دلیل مدارس مذهبی - دولتی اش اهمیت داشت به دست آورد. اگرچه از میان شرکای دیگر این ائتلاف، این حزب به احتمال قوی از پشتیبانی توافقات روند امتناع خواهد ورزید و البته این مسئله، دولت را تضعیف نخواهد کرد.^{۸۰}

استعفای آریه دری Aryeh Deri از رهبری حزب شاس و از نمایندگی کنیست پانزدهم، ورود این حزب را به کابینه از نظر باراک و حامیان اصلی اش قابل قبول نمود.^{۸۱} شاس که برای مدتی یکی از اعضای کابینه رایین بود. درباره مسایل امنیتی مطیع است و ۱۷ کرسی پارلمان را وارد ائتلاف نموده است. اگرچه باراک تحت فشار بسیاری از سوی حامیانش برای کنار گذاشتن شاس، موجب از دست دادن پشتیبانی تعداد بی شماری از یهودیان خاورمیانه می‌شد و این مسئله، کم اهمیت نبود. تفرقه قومی نسبت به جدایی و تفرقه سکولار - مذهبی، وخامت و جنجال کمتری دارد (و سهل‌العلاجتر است). پیش از این، شاس (از جمله) کنترل وزارت کشور را در دست داشت. باراک، بیشتر به این دلیل، وزارت را به حزب اسرائیل بعلیا شارانسکی واگذار نمود که از حزب شاس مایوس شده بود. پیش از این، وی با این حزب بر سر وزارت امور دینی و سه وزارتخانه دیگر با پشتیبانی بالقوه (یعنی وزارت زیربنایی ملی، وزارت کار و امور اجتماعی و وزارت بهداشت) و معاونت وزارت کشور به توافق رسیده بود. منافع و دستور کار نیروهای مذهبی، غیریهودیان و فرا ارتدکس‌ها با منافع دولت بر سر مسایل مذهبی بسیار متناقض است و روابط آنها در اواخر دولت نتانیا هو و بخصوص طی مبارزات سال ۱۹۹۹ بسیار تنش‌زا شده بود.^{۸۲}

یوسی سارید Yossi Sarid، رهبر جناح طرفدار صلح مرتز، وزیر آموزش و پرورش، فرهنگ و تربیت بدنی شد. این وزارتخانه مهم، دارای بودجه ای است که در مقایسه با بودجه دفاعی در

مقام دوم قرار دارد. سپردن این وزارتخانه کلیدی به جناح سکولار مرتز در واقع ایجاد انگیزه برای آنها برای عدم تشکیل ائتلاف با احزاب مذهبی بود. این مسئله، موجب تضعیف تأثیر جناح مذهبی در دومین وزارتخانه مهم می شود (دیگر وزارتخانه مهم، وزارت کشور است). جناح مذهبی به طور سنتی، علایق و منافع بسیار نزدیکی با این وزارتخانه دارد. همین مسئله احتمالاً در آینده موجب بروز بحران میان دولت و احزاب مذهبی بر سر خط مشی آموزشی می شود.^{۸۳} در دستورالعملهای کاری دولت بیست و هشتم برای مسایل آموزشی، اولویت داخلی بالایی در نظر گرفته شده است.

۱۱۱

باراک از طریق واگذاری مسئولیتهای مهمی که به طور مستقیم با روند صلح در ارتباط نبود، با سارید، مانند رهبران طرفدار صلح حزب خود رفتار نمود. از آنجایی که سارید، روابط نزدیکی با باراک برقرار کرده است (همان طور که با رایین برقرار نموده بود)، احتمال دارد که نقش تعیین کننده ای در فرآیند صلح بازی کند. اولین اقدام همکار وی، رن کوهن Ran Cohen در حزب مرتز به عنوان وزیر صنعت و تجارت، به تعلیق درآوردن منابع مالی برای ساختن کارخانه های جدید در شهر کهای اسراییلی در ساحل غربی و غزه بود که موجب برانگیختن خشم حزب ملی - مذهبی شد.^{۸۴} اگرچه این عمل در اصل، عملی نمادین بود، اگر در کنار اظهارات بیلین و دعوت برگ از احمد قریع قرار بگیرد، نشان دهنده آن است که آنها به این آسانی در حاشیه قرار نخواهند گرفت. حیم ارن Haim Oron از حزب مرتز به عنوان معاون وزیر دارایی نیز در موقعیتی قرار داشت که به کارگیری اولویتهای ملی جدید را از سوی دولت پیش بینی نماید.

دستورالعملهای اصلی دولت بیست و هشتم^{۸۵}

اهداف زیر به ترتیب اولویتی که دولت برای آنها در نظر گرفته در این جا ارایه شده است:

- ۱) روند صلح (۲) وحدت ملی (۳) تضمین این موضوع که «اسراییل، کشوری یهودی، دموکراتیک و صهیونیست با حقوقی برابر برای تمام شهروندان باقی خواهد ماند.» (۴) تقویت و استحکام بخشیدن به ارزشهای اساسی «برابری و عدالت و برادری».^{۸۶}

ترکیب دولت، منعکس کننده تعهد آن نسبت به اولیتهای بسیار مهم اول و دوم است و این در حالی است که میان دو هدف متعارض و اگر نه متناقض بعدی، توازن برقرار می‌کند. باراک در سخنرانی افتتاحی اش به عنوان نخست وزیر در کنیست، تعقیب صلح را «هدف برتر» دولتش نامید.^{۸۷} پیش بردن فرآیند صلح نیز در دوره افزایش اجماع ملی می‌تواند در اتحاد ملی تأثیر داشته باشد، بخصوص اگر نمایندگان یک بخش وسیع از جامعه در مسئولیت جمعی سیاستهای دولت شریک باشند. وارد کردن حزب لیکود به رهبری شارون و حتی حزب ملیتر اتحاد ملی، مانعی برای دستیابی به صلح می‌بود. در این میان، اتحاد ملی قربانی صلح شد. تعهد دولت برای برگزاری همه پرسیهای ملی در خصوص معاهدات منعقدۀ با فلسطینی‌ها و سوریه خطر دستیابی به صلح به هزینه وحدت ملی را کاهش می‌دهد. این که اسرائیل می‌تواند در آن واحد، کشوری دموکراتیک، یهودی و صهیونیست باشد، موضوع مناظرات و بحثهای جاری در درون این کشور است. در میان اعضای دولت، نقطه نظرات کاملاً متفرق و متضادی در مورد اهمیت نسبی هریک از ارزشهای حیاتی وجود دارد. هر حزب، اولیتهای خود را به طور متفاوتی تعیین می‌کند و ممکن است تمایل داشته باشد که هریک را به خاطر دیگری حذف نماید. برای احزاب هاردی، قانون مذهبی یهود (هالاخا)، اهمیت بیشتری نسبت به قانون غیر مذهبی که به طور دموکراتیک وضع و تعیین شده است، دارد. بسیاری از هاردیم‌ها - اگر چه نه همه آنها - صهیونیست نیستند و صهیونیسم در پایینترین جایگاه اولویت بندی آنها در میان ارزشهای تعیین شده قرار دارد. اگر احزاب مرتز و کارگر با این اجماع کلی که اسرائیل باید کشوری یهودی باقی بماند شناخته شوند در آن صورت، برای این احزاب، دموکراسی برهالاخا برتری دارد. حتی حزب سکولارتر شینوبی به دلیل اختلاف با احزاب مذهبی، از ائتلاف کنار گذاشته شد. احزاب عرب نیز به این دلیل که نه یهودی بودند و نه صهیونیست از هیأت دولت کنار گذاشته شد. در نتیجه، امیدی که برای برابری، عدالت و برادری به وجود آمده بود به دلیل عدم حضور یک حزب عرب در هیأت دولت از بین رفت. این مسئله از آنجا حایز اهمیت ویژه می‌شود که این احزاب از هدف فوق العاده مهم دولت حمایت می‌کردند. باروچ کیمرلینگ Baruch Kimmerling معتقد است که وابستگی بی سابقه دولت

رایین به احزاب عرب در میان مباحث ازلی - قوم محورانه گفتمان فرهنگ سیاسی اسرائیل باورنکردنی بود؛ اما واضح است که با انجام این مسئله «باورنکردنی»، مفروضاتی که روزی بدیهی و مسلم بودند و نیز چارچوبه های تشریح نشده فرهنگی، به چالش کشیده شده و تغییر کردند.^{۸۹}

تناقض دموکراتیک برقراری توازن میان توان نمایندگی و توان حکومت کردن، مسئله ساز است، زیرا اساساً احزاب در ائتلافها از اشکال مختلف هویت جمعی حمایت می کنند. کاهش مقبولیت تفسیر حزب کارگر از صهیونیسم و عدم شیوع تفسیر حزب لیکود، مفروضات اساسی صهیونیسم را زیر سؤال برد. در نتیجه، گفتمانی که مشروعیت بنیادی برای نظام سیاسی فراهم آورده است، تغییر اساسی خواهد کرد. بدین ترتیب، به دلیل تضعیف دلایل ایجاد تفرقه در جامعه اسرائیل، بویژه با تقویت اجماع نظر در جامعه، مباحث تفرقه انگیز دیگر - بخصوص مواردی که در رابطه با تعریف ملیت اسرائیلی هستند - اهمیت بیشتری یافته و از نظر سیاسی، نفاق افکنتر شدند. بعضی گروهها کوشش می کنند تعریفی دوباره از صهیونیسم ارائه دهند و این در حالی است که دیگران در پی یافتن جایگزین مناسبی برای آن هستند.^{۹۰} این مسئله هنوز دستور کار پذیرفته شده ملی نیست، زیرا از سوی حزبی که حاکم باشد، تدوین و هدایت نشده است. به جای آن، این امر با موفقیت این احزاب سیاسی که بر برداشتهای متعارض از هویت جمعی مبتنی هستند، در دستور کار ملی گنجانده می شود. به نظر می رسد که در آینده نزدیک، مسئله، در محدوده ای مطرح گردد که در آن، بحث و گفت و گو درباره موضوعات مربوط به عامه مردم انجام خواهد گرفت. اگرچه آرام شویتزر پیش بینی نموده بود که در سال ۱۹۸۶، مسایل اقتصادی، دستور کار ملی مورد بحث خواهد بود چشم انداز سال ۱۹۹۹ مشخص کرد که در هزاره جدید، موضوع اصلی، ماهیت ملیت یهود خواهد بود.

سیاستمداران برای انتخاب یک دستور کار ملی آزاد نیستند. وظیفه آنها این است که مانند یک ماما با دستور کاری که پاسخگوی نیازهای ملی است عمل کنند. توانایی تعیین اجزای سازنده دستور کار ملی و تنظیم و به کار گیری آن، موجب توانمندی سیاستمداران

می‌شود: احزابی که توسط افراد مقید به این چارچوبها، قدرت و حفظ آن برای مدت طولانی دارند.^{۹۱}

بینشهای رقیب در خصوص ملیت اسرائیلی

یهودیهای ارتدکس افراطی و عرب‌ها، دو گروه حاشیه‌ای و کارآزموده هستند که مفروضات بنیادین و اسطوره‌های گفتمان صهیونیستی حاکم را به چالش کشیده‌اند.^{۹۲} مثلاً ۳۰ عضو هاردی و عرب کنیست در مراسم سوگند پانزدهمین مجلس کنیست در هفتم ژوئن سال ۱۹۹۹، از ادای کلمات سرود ملی امتناع ورزیدند. صالح طریف دروژی عضو کنیست (از حزب اسرائیل واحد) توضیح داد که «من یک اسرائیلی وطن پرست هستم، اما با کمال تأسف، کلمات سرود، مخصوصاً عباراتی را که درباره آرزوی روح یهودی است ارتباطی با من ندارد».^{۹۳} دکتر احمد طیبی، نماینده کنیست از حزب بلد، مشاور سابق یاسر عرفات، دلیل سکوتش را چنین توضیح می‌دهد: «این الحان، زیبا هستند، اما اشعار غنایی شان بر زبانم جاری نمی‌گردند. من نه یهودی هستم و نه صهیونیست، بنابراین، نمی‌توانم هویتم را بیان کنم».^{۹۴} هاردیم‌ها مبلغ شکل منحصر به فرد حکومت مذهبی منبعث از هویت جمعی و انحصاری قوم یهود هستند، اما اعراب، شکل جامع‌تر و مدنی‌تر ملیت اسرائیلی را در نظر می‌گیرند.^{۹۵} در واقع، حزب ناسیونالیستی اعراب بلد (اتحاد دموکراتیک ملی) که توسط عزمی بشاره، نماینده کنیست، رهبری می‌شود، قصد دارد هویت اسرائیل را به عنوان یک دولت یهودی، باطل و قانون بازگشت را لغو نماید. ربکا کوک نتیجه می‌گیرد که یکپارچگی کامل شهروندان عرب اسرائیل «به تجدید نظر و تعریف دوباره هویت مشترک ملی و یا به عبارت دیگر به بازسازی آن ملت وابسته است».^{۹۶}

علاوه بر چالش‌هایی که از سوی احزاب عرب اسرائیلی و هاردیم در خصوص هویت جمعی و حاکم صهیونیستی مطرح است، مواضع ایدئولوژیک و متعارف صهیونیستی نیز از سوی احزاب مرکز و رهبران سنت شکن حزب کارگر (مثلاً بیلین، برگ و رامون) به اصطلاح پسا صهیونیست‌ها، تاریخ نگاران تجدید نظر طلب و محققان و هنرمندان به چالش کشیده

شده است. ظهور منتقدانی از نهادهای دانشگاهی طراز اول و از قلب جامعه و فرهنگ اسرائیل، گوشه‌ای از جایگزینی دولت رفاه با اقتصاد بازار آزاد، فردی شدن کل جامعه اسرائیلی و خصوصی سازی حافظه جمعی پیشین می باشد.^{۹۷} این روند مستمر به عنوان بخشی از فرآیند آمریکایی شدن تعبیر می شود. بیشتر محققان و برخی سیاستمداران و سیاستگذاران در چنین نقد هایی که در ایالات متحده انجام شده است، دست داشته و تحت تأثیر گرایشهای روشنفکرانه نظام دانشگاهی آمریکا (که برخی از آنها همچون پست مدرنیسم و نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت، منشأ فکری اروپایی دارند)^{۹۸} قرار گرفته اند.

برای نخستین بار، انتخاب مستقیم نخست وزیر، رأی دادن به کاندیداهای بیش یک از حزب را امکان پذیر ساخت و به نحوی حضور اعراب، هاردیم، میزاکیمیم و «الیم» روسی را در انتخابات قوت بخشید.^{۹۹} با افزایش نرخ ازدواج میان یهودیان و غیر یهودیان مهاجر اتحاد شوروی (به اصطلاح روس ها) به اسرائیل و بخش عظیمی از کسانی که ابدأ ادعای یهودی بودن ندارند، منافع آنها با سیاستهای احزاب مذهبی که به گونه ای فزاینده پر نفوذتر می شود، شدیداً در تضاد قرار گرفته است.^{۱۰۰} در واقع تأثیر گذارترین شعار مبارزات انتخاباتی حزب اسرائیل، بعلیا در سال ۱۹۹۹، ادعای آنها در خصوص وزارت کشور بود که تحت کنترل حزب شاس، زندگی بسیاری از یهودیان مهاجر اتحاد جماهیر شوروی سابق را با قوانین دست و پاگیر اداری بسیار دشوار ساخته بود.^{۱۰۱} علاقه این یهودیان نیز مانند اعراب ایجاد شکل آزادانه تر و فراگیر تر هویت جمعی و مدنی اسرائیلی است. چنین عقایدی در مورد مسئله ملیت که به شدت با یکدیگر در تضاد هستند باید در متن برداشتهای متغیر از امنیت مورد نگرش قرار گیرند که توسط اجماعی فزاینده به وجود آمده و در آن بازتاب دارد.

اجماع تازه بر سر امنیت، مجادله در خصوص هویت را امکان پذیر می سازد

هنگامی که دولت بنیامین نتانیا هو، ابتدا در موافقتنامه الخلیل و سپس در توافقات وای ریور، اصول قرارداد های اسلورا پذیرفت تفاوت های اصولی که میان دو جناح مهم بر سر مسئله امنیت وجود داشت، به شدت کاهش یافت (اگر چه به طور جدی بر طرف

نگریدید).^{۱۰۲} نظر سنجیهای مختصر انجام شده در انتخابات سال ۱۹۹۹، نمایانگر این واقعیت است که ۷۵ درصد از اسرائیلیها از توافق حمایت کردند، ۵۵ درصد معتقدند که فلسطینیها حق داشتن کشوری از آن خود را دارند و ۶۹ درصد بر این باورند که وجود کشوری فلسطینی، اجتناب ناپذیر است.^{۱۰۳} این مسئله شامل اتفاق نظر بر سر پارامترهای اصلی سیاستهای امنیتی نیز می شود. پیروزی باراک، نابودی تسومت، نمایش ضعیف حزب اتحاد ملی واستعفای دوتن از رهبران سرشناس آن، افول جدی و شدید حزب لیکود در پانزدهمین کنیست و حضور حزب NPR در دولت ائتلافی باراک بعد از افولش به عنوان مرکزیت اصلی ایدئولوژی اسرائیل بزرگتر، از پیامدهای این مسئله است. این توافق همه جانبه عمومی راه را برای گسترش اختلافات بزرگی که تا آن زمان تحت الشعاع مسئله بقا قرار گرفته بود، باز کرد. بنابراین، اجماع همه جانبه ملی برخاسته از پارامترهای کلی سیاستهای امنیتی، چالشهای جدی پیرامون مسئله صهیونیسم و رقابت میان الگوهای مختلف هویت اسرائیلی را تسهیل نموده است. با در نظر گرفتن منطق معضلات امنیتی، تغییرات - یعنی ضایعات و یا پیشرفتهای - در نظام امنیتی کشور، بویژه هنگامی که با تضادهای هویتی گره می خورند به خشونت سیاسی، تبدیل می شود.^{۱۰۴} علاوه بر این، در خصوص مسایل داخلی، پرسشهایی درباره هویت جمعی وجود دارد که نقش مذهب در جامعه، دولت و انتخاب میان اشکال رقابت و ملی گرایی قومی و مدنی را معین می سازد.^{۱۰۵}

آلن دئوتی Alan Dowty می گوید: «تنش میان جاذبه عام گرایی و تقاضاهای برخاسته از خاص گرایی در تاریخ یهودیت و صهیونیسم، حایز اهمیت است و نکته اساسی مجادله بر سر ماهیت اسرائیل به شمار می رود.»^{۱۰۶} ایلان پلگ استدلال می کند که انحراف از عام گرایی به سوی خاص گرایی از جایی شروع شد که وی آن را «جمهوری بن گورینیستی» می نامد.^{۱۰۷} باروخ کیمرلینگ بر اساس تمایز ذهنی ساخته و پرداخته کلیفور دگیرتز میان عقاید و احساسات بدوی و مدنی، مشخصات مدلهای مختلف اسرائیلی ارتز اسرائیل، (واژه کتاب مقدس برای سرزمین اسرائیل) و دولت اسرائیل^{۱۰۸} را شرح می دهد. بر همین اساس، وی عواملی را که به برهم خوردن توازن میان مؤلفه های رقیب هویت جمعی منتهی می شد

دنبال نمود که باعث تغییر وضعیت به سود الگوی ارتز اسرائیل بدوی گردید. این تغییر وضعیت، ورود میزراکیم و هاردیم را که پیشتر از صحنه فعالیت کنار گذاشته شده بودند تسهیل نمود. نتایج انتخابات سال ۱۹۹۱، حرکت نوسانی پاندول به سمت دیگر را نشان داد و از این رهگذر، مباحث سیاسی اخیر را شدت بخشید. هویت بدوی همه یهودیان را در بر گرفته و غیر یهودی ها را استثنا می کند و این در حالی است که هویت مدنی بر پایه شهروندی رسمی و ظاهری بنا گردیده که مستلزم حقوق و وظایف عام و همگانی است. فرد، در مرکز جامعه قرار دارد و دارای حقوق و عیال فردی است.^{۱۰۹} کیمرلینگ، حزب ملی مذهبی را به عنوان بهترین نمونه وضعیت ابتدایی و بدوی و حزب مرتز را به طور آرمانی، نماینده شکل مدنی می داند.^{۱۱۰} از آنجایی که هر دو حزب در هیأت دولت حضور دارند، سازش و مصالحه پیرامون تصمیم گیری بر سر چنین موضوعات مهمی، اگر غیر ممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود.

یوآو پلد، Yoav Peled، رهیافتهایی را که بر تمایزات دوگانه (خاص گرایی در مقابل عام گرایی، جمع گرایی در مقابل لیبرالیسم و بدوی گرایی در مقابل فرهنگ مدنی) تکیه دارند به دلیل شکستشان در توضیح وضعیت منحصر به فرد شهروندی اعراب اسرائیلی، مورد انتقاد قرار می دهد. پلد استدلال می کند که تمایز میان اصول اولیه جمهوریخواهی، لیبرالیسم و قومیت برای تشریح موقعیت آنان در دموکراسی قومی اسرائیل، الزامی است. دموکراسی قومی، نظامی است که توسعه حقوق سیاسی و مدنی برای اشخاص و بعضی از حقوق جمعی را برای اقلیتها به همراه نهادینه شدن نظارت اکثریت بر دولت با یکدیگر ترکیب می کند. از آنجایی که دولت از طریق ملی گرایی قومی هدایت می شود، پس با یک نوع ملت قومی - مرکزی شناخته می شود و نه با شهروندان.^{۱۱۲} طبق نظر پلد، اصل جمهوریت که بر هدف مشترک اخلاقی مبتنی است و فضیلت مدنی عضویت در اجتماع را تعیین می کند، بر فرهنگ سیاسی اسرائیل حاکم بوده است. پلد، این فرهنگ سیاسی را جمهوری گرایی قومی می نامد. در سالهای اخیر از یک سو لیبرالیسم (که در آن شهروندی فردی، همگانی و برابر است) و از سوی دیگر، جمهوری گرایی قومی، اصل حاکم را بیش از پیش به چالش طلبیده است.

پلد چنین نتیجه می‌گیرد که حاصل این عمل، ایجاد مرز میان شهروندی در نوع جمهوری برای یهودیان و شهروندی از نوع لیبرال برای اعراب است. بنابراین، در حالی که یهودیان و اعراب به طور رسمی و در ظاهر از حقوق شهروندی یکسان برخوردارند، این فقط یهودیان هستند که می‌توانند حقوق شهروندی خود را از طریق دستیابی به رفاه عمومی اعمال کنند.^{۱۱۳}

نوسان پاندول میان دو قطب لیبرالیسم و ملی‌گرایی قومی تا حدودی از طریق تبیین مفاهیم امنیت فردی و امنیت جمعی تشریح شده است. هدف من نشان دادن این حقیقت است که هرچه مردم بیشتر احساس امنیت کنند بیشتر به حمایت از اشکال مدنی لیبرالی تمایل خواهند داشت، در حالی که هرچه برای خود و جامعه‌شان کمتر احساس امنیت کنند بیشتر به حمایت از اشکال مدنی لیبرالی تمایل خواهند داشت، در حالی که هرچه مردم بیشتر احساس امنیت کنند بیشتر به حمایت افراطی‌تر ملی‌گرایی قومی تمایل دارند.^{۱۱۴} شرایط در حال تحول بخصوص در مورد ثبات‌براین نوع طرز تسلقیها تأثیر می‌گذارد.^{۱۱۵} جوئل میگدال Joel Migdal این شرایط را به ثبات نسبی مرزها تعبیر می‌کند. عدم اطمینان از این که چه کسی در جامعه خواهد ماند و چه کسی خواهد رفت و نیز درباره مسایل مرزهای کشوری، ثبات لازم جهت پذیرش تعهدات را تحت الشعاع قرار می‌دهد.^{۱۱۶} اسحاق گالنور Itzhak Galnoor نیز معتقد است که تهدید علیه دموکراسی اسرائیلی، برخاسته از یک حس سرگردانی و عدم امنیت است که ابتدا به نومییدی و خشم منجر شده، سپس به بیگانه‌ستیزی، نژادپرستی و اشکال دیگر فرار از ملزومات عقلانیت منتهی می‌گردد.^{۱۱۷} میگدال چنین نتیجه می‌گیرد:

«هنگامی که مرزهای کشور دچار بی‌ثباتی می‌شود، توانایی و وسعت میدان عمل نهادها - یعنی فضای فعالیت آنها - زیر سؤال رفته، اثر مطلوبشان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این مرحله، همان نقطه‌ای است که در آن شاهد بروز اختلافات شدید بر سر نهادهای جدید می‌باشیم. این مسئله، کشمکشی بر سر شکل‌گیری جامعه است ... حوادث سیاسی بلافصلی که حداقل از استمرار محدودیت‌های سیاسی ناشی می‌شود، علت این موضوع را که

چطور شکل‌گیری جامعه و حرکت آن به سوی کانونی برپایه واقعیات غیر موجه درباره خون، نژاد زبان، منطقه، مذهب یا سنت متمایل می‌شود، تبیین می‌کند، و یا به ضرورت عملی، منافع مشترک یا تعهدات تحمیل شده منتهی خواهد شد...^{۱۱۸}

نتیجه‌گیری

طی پنجاه سال گذشته، اسرائیل، دستخوش تغییرات اساسی در زمینه‌های جمعیت شناختی، سرزمینی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شده است، از زمان تأسیس کشور، نظام سیاسی اسرائیل از یک نظام سوسیالیستی به سوی نظام اقتصاد مختلط حرکت کرده است. همچنین در سالهای اخیر، اسرائیل دستخوش خصوصی سازی شده است که موجب پدید آمدن اقتصاد سرمایه داری بازار شد. مایکل بارت این پدیده را تحول از الگوی لنینی و تبدیل شدن به یک الگوی «مانکور اولسون» می‌داند.^{۱۱۹} به جای انتخاب الیگارشیک نامزدهای پارلمان و اکثر احزاب از انتخابات مقدماتی درون حزبی پیروی کرده، اجازه دادند که احزاب بیشتری در انتخابات به ایفای نقش پردازند. نظام سیاسی از یک نظام پارلمانی صرف به انتخاب مستقیم دوگانه و مشترک قوه مجریه، نظیر، آنچه در انتخابات ریاست جمهوری مرسوم است، تغییر کرده است. در گذشته، مبارزات انتخاباتی، متمرکز بر احزاب و متکی بر گردهماییهای بزرگ و میهمانیهای خانگی بود. اکنون مبارزات انتخاباتی توسط مشاوران آمریکایی - که منحصراً متوجه نامزدها و رویدادهای کنترل شده توسط رسانه‌های گروهی هستند - اداره می‌شود. میان قوای مجریه، مقننه و قضائیه، تفکیک و عدم وابستگی فزاینده‌ای وجود دارد و نظامی جهت نظارت و برقراری توازن در حال شکل‌گیری است. فرهنگ سیاسی اسرائیل از نظامی سر برآورد که در آن، جمع‌گرایی و داوطلب‌گرایی، به طور نمادین با انگاره‌ها لوتزیوت [پیشگام] بیان شده، و نخست نمادی از سلطه حزب کارگر و پس از آن نمادین از اشکال دیگر صهیونیسم است که در آن، عقاید اصولی جمهوریخواهی صهیونیستی در رقابتی میان جایگزینهای مدنی لیبرالی و ناسیونالیستی - قومی افراطی در چالش است.

این تغییرات، ناشی از روند جهانی و نیروهای بومی - خصوصاً تغییر در مرزبندیهای جغرافیایی و اجتماعی در سال ۱۹۶۷ و نیز تعابیر متغییر از امنیت از آن زمان به بعد - است. با در نظر گرفتن وابستگی اقتصادی و سیاسی اسرائیل به ایالات متحده و نیز اثر غیر قابل انکار فرهنگ آمریکایی بر اسرائیل که توسط مؤسسات دانشگاهی و رسانه های گروهی اعمال می شود، تغییرات مذکور به پدیده آمریکایی شدن تعبیر می گردند. این تعابیر متغیر از امنیت، گرچه خیلی ساده شده اند، ناظر بر بخشی از یک واقعیت پیچیده تر هستند.^{۱۲۰} تعبیر معروف آمریکایی شدن اسرائیل، با نوعی تردید میان عشق و نفرت نسبت به آمریکا، تبدیل به موضوعی جنجالی در میان دو گروه شده است. گروهی آن را یک موهبت می دانند و گروه دیگر آن را قویاً مصیبت می انگارند. افرادی که طرفدار آمریکایی شدن هستند از هواخواهان آزادیخواهی و شکل همه جانبه ومدنی هویت جمعی اسرائیلی اند، در حالی که آنهایی که مخالف آمریکایی شدن هستند، این پدیده را شکل جدید هلنیزاسیون (ادغام ناخوشایند با فرهنگ مادی غربی) دانسته وحامی اشکال انحصاری تر (مذهبی و غیر مذهبی) صهیونیسم تجدید حیات یافته و ناسیونالیستی - قومی هستند. نتایج انتخابات سال ۱۹۹۹، نمایانگر تغییر در جهت مورد اخیر الذکر است.

سمت وسوی حرکت نوسانی پاندول، از قبل، تعیین نشده است. این امر، بیشتر به نتایج مذاکرات صلح و توانایی تمامی طرفهای مذاکره (اسرائیل، حکومت خودگردان فلسطین و سوریه) برای کنترل اعمال تروریستی افراد افراطیشان (و در مورد قضیه سوریه، حامیانشان در لبنان) که مصالحه را رد می کنند، بستگی دارد. با برتری یافتن نیروهای لیبرال، احتمال دست زدن به اعمال افراطی از سوی افراطیون افزایش می یابد.^{۱۲۱} همان طور که قتل اسحاق رابین نخست وزیر و عملیات انتحاری که نتایج انتخابات سال ۱۹۹۶ را شدیداً تحت تأثیر قرار داد، تروریسم نیز با تضعیف احساس امنیت، نیروهای لیبرال میانه رو را تضعیف نموده، توان ناسیونالیست های افراطی و متنفذ از بیگانگان را قوت می بخشد. بنابراین، ادامه یا تغییر مسیر روندهایی که در بالا مورد بحث قرار گرفت به طور نزدیکی با موفقیت یا شکست فرآیند صلح در پیوند است. □

* این مقاله برای ارایه در مجمع سالانه انستیتو مطالعات خاورمیانه که در ۲۲-۲۰ نوامبر ۱۹۹۹ در واشنگتن دی سی برگزار می شد تهیه گردید. از یان لوستیک به خاطر راهنماییهایش سپاسگزارم. همچنین از اعضای سمینار فرهنگهای دموکراسی و دموکراتیزه شدن: اسرائیل، اروپای شرقی و ماوراء در دانشگاه رانگز- بخصوص از گدی تایوب و ایلان پلگ - به خاطر راهنماییهای مفیدشان در پیش نویس اولیه این مقاله تشکر می کنم.

۱. شگفت آن که جرال د پومپر می گوید که ایالات متحده در حال حرکت به سوی دولت پارلمانی است.

Gerald M. Pomper, "Parliamentary Government in the United States?" in John C. Green and Daniel M. Shea (ed.), *The State of the Parties*, 3rd edn, Lanham, MD, 1999, 251-70.

من واژه آمریکایی شدن را در گیومه قرار دادم تا به خوانندگان نشان دهم که همانطور که در این مقاله بیان کرده ام. این عبارت را توضیحی مشروط و تعدیل شده می دانم.

۲. گرچه، همان طور که ایلان پلگ بیان کرده است (در گفتگوهای شخصی، ۲۷ اکتبر ۱۹۹۹)، دیوان عالی قضایی هنوز در دفاع از اعراب، فرضیه ویا فلسفه عملی خود را اعمال می کند.

۳. حقوق اساسی، عبارتند از: حق مالکیت و حقوق اساسی: عزت و آزادی فردی

Pinana Lahv, "Rights and Democracy: The Court's Performance" in Ehud Sprinzak and Larry Diamond (eds), *Israeli Democracy Under Stress*, Boulder, Co., 1993, 125-52.

همچنین نگاه کنید به:

"Law and Transformation of Israel Society," guest edited by Pnina Lahav for *Israel Studies*, 3 (2) (1978) 1-192

4. God Barzilai, "Courts as Hegemonic Institutions: The Israeli Supreme Court in a Comparative Analysis," in David Levi-Gaur, Gabriel Sheffer and David Vogel (eds), *Israel: Dynamic of Change and Continuity*, Special Issue of *Israel Affairs*, 5 (2&3)(1999)15,

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در همان شماره ۵ و مقدمه سردبیران: "Change and Continuity: A Framework for Comparative Analysis,"

متذکر می شوند که توسعه استقلال و سیاسی شدن قوه قضایی اسرائیل (بعد دیگری از آمریکایی شدن اسرائیل است. همان ۷۰.

5. Reuven Y. Hazan, "Presidential Parliamentarism: Direct Popular Election of the Prime Minister, Israel's New Electoral and Political System," *Electoral Studies*, 15 (I) (1996) 21-37.

۶. تسریع کننده اصلی این تغییرات، پیروزی اسرائیل در جنگ شش روزه ۱۹۶۷، تصرف مناطقی که سه برابر وسیع تر از وسعت خود کشور اسرائیل است و نتیجه نهایی، توافق ملی بر سر ماهیت تهدید نسبت به دولت بود.

Myron J. Aronoff, *Power and Ritual and Ritual in the Israel Labor Party*, Armonk, NY:1993.

جهت تحلیل بهتری از تغییرات شگرف در روابط دولت-جامعه، رجوع کنید به:

Joel Migdal, "Changing Boundaries and Social Crisis: Israel and The 1967 War" in Stephen Heydemann (ed), *War as a Source of State and Social transformation in the Middle East*, Berkeley, CA, 2000.

7. Myron J. Aronoff, *Israeli Visions and Divisions: Cultural Change and Political Conflict* New Brunswick, NJ, 1989.

8. Barry Rubin, "Special Report: Israel's Election and New Government Coalition," *Middle East Review of International Affairs* (MERIA), Meria News, 6 July 1999 (<http://www.biu.ac.il>).

۹. در مورد مسئله جهانی شدن، یک رشد صنعتی وجود دارد. جهت مطالعه اجمالی رجوع کنید به مقالات ویژه در مورد جهانی شدن در نشریه *International Social Science Journal* من از کوشش برای اصلاح و به کارگیری این مفهوم در این مقاله خودداری می‌کنم. این مقاله محدود به اهداف معتدلتر، برای تجزیه و تحلیل تغییرات خاص رخ داده در نظام سیاسی و فرهنگ اسرائیل است و این که چگونه این تحولات با مدل‌های آمریکایی و اثرات آنها ارتباط دارد.

10. Dan Caspi, "When Americanization Fail? From Democracy to Democracy," in *Israel Studies Bulletin*, 15 (Fall 1999) 1-4.

۱۱- این واژه در پاسخ به دستور عمل‌های در حال تغییر سیاست اروپای غربی بکار برده شده است.

Michal Keren, "Elections 1996: The Candidates and The 'New Politics,'" in Daniel J. Elazar and Shmuel (eds), *Israel at the Polls*, London, 1998, 258-71.

ایهود باراک که لیسانس خود را در مهندسی نظام‌های اقتصادی از دانشگاه استنفورد دریافت کرده است، کمتر از سلف خود اسحاق رابین جهت‌گیری آمریکایی ندارد. ایلان پلگ (در گفتگوی شخصی، ۲۷ اکتبر ۱۹۹۹) متذکر این غرابت مسحور کننده می‌شود که در حالی که نتانیاهو و دیگران در حزب لیگود و انقلاب آمریکایی، را در اقتصاد اسرائیل رهبری می‌کردند، شکل و فرم ملی‌گرایی آنها مانع از لیبرالیسم آمریکایی شد.

12. Yael Yishai, "Old' Versus 'New' Politics in the 1996 Elections," in Asher Arian and Michal Shamir (eds), *The Elections in Israel 1996*, Albany, 1999, 137-57.

۱۳. رجوع کنید به:

Uri Ram, "Citizens, Consumers and Believers: The Israeli Public Sphere Between Capitalism and Fundamentalism," *Israel Studies*, 3 (I) (1998) 24-44.

۱۴. رجوع کنید به:

pp.61-2 in Moldechai Nisan, "The Likud: The Delusion of Power," in Danial J. Elazar and Shmuel Sandler (eds), *Israel at the Polls, 1992*, Lanham: MD, 1995, 45-66.

15. Daniel J. Elazar and Shmuel Sandler, "Change and Continuity in Israeli Political behavior of the Rabin-Peres Government," in Elazar and Sandler (eds), *Ibid.*, 321-43. Although Obviously an important, if not Key factor, many other variables contribute to the Phenomenon.

16. Michael Shalev, "Have Golbalization and Liberalization 'Normalized' Israel's Political Economy?" *Israel Affairs*, 5 (2&3) (Winter-Spring 1999) 121-55.

همچنین:

Danial Maman "The Social Organization of the Israeli Economy: A Comparative Analysis," in the same volume, 87-102, and Ephraim Kleiman, "The Waning of Israeli Etatisme," *Israel Studies*, 2 (2) (Fall 1997) 146-71.

17. Aronoff, Power and Ritual in the Israel Labor Party, ch. 10.

حرکت دموکراتیک برای تحولات اولین حزب اسرائیلی جهت برپایی نوعی انتخابات اولیه بود، اما از آنجا که این حزب، طی اولین سال تشکیلش دچار تفرقه شد، تأثیرش محدود بود.

۱۸. رجوع کنید به:

Vernon Bogdanor, "The Electoral System, Government, and Democracy," in Sprinzak and Diamond (eds), *Israeli Democracy Under Stress*, 83-106.

19. Reuven Y. hazan, "The 1996 Intral-Party Election in Israeli Adopting Party Primaries," *Electoral Studies*, 16 (I) (1997) 95-103.

هازان می گوید: رهبر اتحادیه کارگری صنایع هواپیمایی اسرائیل به این دلیل موفق بود که رأی دهندگان وی در حوزه ای زندگی می کردند که وی از آن جا نامزد شده بود. کمپانی اسرائیل الکترونیک، رقیب رییس کمیته مالی کنیست پانزدهم (که از خاتمه دادن به سیاستهای مالی آنها حمایت می کرد) بود که ربطی به کنیست چهاردهم نداشت.

۲۰. شولامیت آلونی که خصومت گلدامایر، نخست وزیر و رهبر حزب بینکاس سایپر را بر علیه خود برانگیخت، در فهرست انتخاباتی حزب کارگر در مکانی قرار گرفت و بدین طریق تنبیه شد. وی در سال ۱۹۷۳ در یک حرکت سریع، جنبش حقوق شهروندان را بر پا کرد که تبدیل به بزرگترین جناح اقلیت از جناحهای اقلیت در ائتلاف مرتز شد.

Arnoff, Poupr and Ritual in the Israel Labor Party, 115-16.

۲۱. هازان، «انتخابات درون حزبی ۱۹۹۶ در اسرائیل»

همان. ۲۲

۲۳. گیدون راحت و نناشر - هدر، «انتخابات مقدماتی احزاب ۱۹۹۶ و پیامدهای سیاسی آن» در آرین و شامیر (گرد آورندگان)، انتخابات ۱۹۹۶ در اسرائیل، ۶۸-۲۴۱.

۲۴. راحت و شر - هدر، «انتخابات مقدماتی سال ۱۹۹۶ و پیامدهای سیاسی آن» ۳-۲۶۲.

۲۵. تغییر از هاره بزرگترین قانون باقیمانده به قانون هاگن باخ (که در اسرائیل معروف به قانون بدر - افر است) انجام گرفت به سود احزاب بزرگ تمام شد. جهت بحث در خصوص تلاشهایی پیرامون اصلاح قانون انتخابات که منتهی به قانون ۱۹۹۲ شد، رجوع کنید به:

Hanna and Abraham Diskin, "The Politics of Electoral Reform in Israel," *International Political Science Review*, 16 (I) (1996; 31-43; Hazan, "Presidential Parliamentarism."

۲۶. انتخابات مستقیم شهرداران شهرها و شوراهای شهر در سال ۱۹۷۸ انجام شد، تقریباً سراسر دنیا این اصلاحات را بهبود در انتخابات می دانند.

Tamar Hermann, "The Rise of Instrument Voting: The Campaign for Political Reform," in Asher Arian and Michal Shamir (eds), *The Elections in Israel 1992*, Albany, NY, 1995, 275-77.

۲۸. وی به وضوح، طبیعت محتاطانه تحلیلهای مقدماتی اش را بیان می کند.

Bernard Susser, "The Direct Election of the Prime Minister: A Balance sheet," in Ehzar and Sandler (eds), *Israel at the Polls 1996*, 237-57.

۲۹. اولین رأی اعتماد موفقیت آمیز در تاریخ اسرائیل در مارس پ ۹۹۰ به دولت اتحاد ملی پایان داد.

۳۰. رجوع کنید به صفحه ۲۶۹ در

David Nachmias and Itai Sened, "The Bias of Pluralism: The REistributive Effects of the New Electoral Law," in Arian and Shamir (eds), *The Election in Israel 1996*, 269-94.

۳۱. همان، ۲۹۲، ریون هازان نیز به همین نتیجه رسیده بود.

Reuven Y. Hazan, "Executive-Legislative Relations in an Era of Accelerated Reform: Reshaping Government in Israel," *Legislative Studies Quarterly*, XXII (3) (1997) 329-49.

۳۲. رجوع کنید به ص ۳ در آشر آرین و مایکل شامیر، «مقدمه» در آرین و شامیر، انتخابات ۱۹۹۹ در اسرائیل، ۱-۲۳.

۳۳. همان، ص ۴، آرین و شامیر بر این موضوع تأکید می کنند که انتخابات سال ۱۹۹۶، ضربه شدیدی به نظام حزبی وارد کرد.

۳۴. مایرون جی. آرونوف، «حزب کارگر در پنجاه سال سیاست اسرائیل»، در رابرت افریدمن (گردآورنده)، (Gainesville, FL, 2000), *Israel at fifty*

۳۵. رجوع کنید به ص ۲۰۷-۲۰۶ در مقاله جودیت ن. الیزور، «نقش رسانه های گروهی در انتخابات ۱۹۸۱ کنیست، در هوآرد ارنی من و دنیل جی الایزر (گردآورندگان)،

Israel at the Polls: The Knesset Elections of 1981, Bloomington, IN, 1986, pp 186-212.

۳۶. سام لمان - ویلیزگ، «رقابت رسانه های گروهی در انتخابات سال ۱۹۹۱: به سوی آمریکایی شدن انتخابات اسرائیل؟ در الایزروسندلر (گردآورندگان)،

Elazar and Sandler (eds) *Israel at the Polls*, 1992, pp.251-80.

۳۷. وی به دلیل پیروزی محدود نتانیاها و این حقیقت که حزب لیکود نسبت به حزب کارگر، کرسی کمتری را به دست آورد، این مسئله را معمای لاینحلی عنوان نموده و این پیروزی را داخل گیومه قرار می دهد. لمان - ویلزیک نیز مانند همکارش سوسر به اشتباه پیش بینی می کند که دو حزب مهم در انتخابات آینده چنین اشتباهی را تکرار نخواهند کرد که منحصرأ بر رقابت انتخابات نخست وزیر تمرکز کنند (اشتباهی که برای آنها در کنیست به بهای گزافی تمام شد)

Sam Leman-Wilzig, "The Media Capaign: The Negative Effects of Positive Campaigning," in Elazar and Sandler (eds), *Israel at the Polls*, 1992, 167-86.

۳۸. ریوون ی. هازان، «پیامدهای انتخاباتی اصلاحات سیاسی: تحقیقی در خصوص مرکزیت سیستم سیاسی اسرائیل» در:

Arian & Shamir (ed), *The Election in Israel* 1996, 163-85.

39. Caspi, "When Americanization Fails?"

40. Adam Nagourney, "Have Attack Ad, Will Travel: Sound Bytes Over Jerusalem," *New York Times Magazine*, 26 April 1999, 42-7, 61,70.

ناگورنی خاطر نشان می سازد که مناخیم بیگن از دیوید گرت، مشاور آمریکایی، در قابتهای انتخابات سال ۱۹۸۱ استفاده کرد.

۴۱. نرخ ۴٫۸ درصدی آرای باطله (نزدیک به ۱۵ هزار) برای نخست وزیر، بیش از دو برابر نرخ ۲٫۲ درصدی آرای به صندوق ریخته شده در انتخابات کنیست بود. با در نظر گرفتن این موضوع که تفاوت آرای کاندیداها کمتر از ۳۰ هزار رأی بوده است. آرای ممتنع اگر تعیین کننده نباشد حیاتی است. آراین و شامیر، «مقدمه» در آراین و شامیر (گردآوردندگان)، انتخابات سال ۱۹۹۹ اسرائیل، ۴.

۴۲. آشرآراین، انتخابات اسرائیل برای نخست وزیر و کنیست، ۱۹۹۶، *Electoral Studies*، (۱۹۹۶) ۷۵-۵۷۰.

۴۳. رجوع کنید به ص ۲۰۷. در کتاب جانانان مندیلو، «رقابت مضاعف حزب لیکود: میان شیطان و فرشته» در آراین و شامیر (گردآوردندگان)، انتخابات در اسرائیل ۱۹۹۶، ۲۱۰-۱۸۷.

۴۴. انتخابات رسمی اسرائیل، منتج از کمیته مرکزی انتخابات است.

۴۵. باراک در مقابل ۱۴۵۲۴۷۲ رأی نتانیاها، ۱۶۹۱۰۲۵ رأی را به خود اختصاص داد (۵۶٫۰۸ درصد). بلافاصله پس از آن که اولین نظر سنجی از رأی دهندگان خیر از عقب نشینی گسترده باراک داد، نتانیاها از رهبری حزب لیکود کناره گیری کرد. وی همچنین در هفتم جولای ۱۹۹۹ بعد از سوگند خوردن دولت جدید در کنیست، از آن کناره گیری نمود.

46. Hanna Herzog, "Penetrating the System: The Politics of Collective Identities" and Gideon Doron and Barry Key, "Reforming Israel's Voting Schemes," in Arian and Shamir (eds), *The Elections in Israel* 1992, 81-102 and 299-320, respectively.

۴۷. به عنوان مثال، در انتخابات سال ۱۹۹۶، آنها تنها ۶۶ کرسی را به دست آوردند. حزب کارگر ۳۴ کرسی و حزب لیکود (که از یک ائتلاف انتخاباتی متشکل از حزب گشار دیویدلوی و حزب تسموت رافائل ایتان بود) ۳۲ کرسی را کسب کرد.

۴۸. در انتخابات سال ۱۹۹۹، حزب تسموت حتی نتوانست یک کرسی را به دست آورد.

۴۹. بنی بگین (پسر مناخیم بگین) در پی ضعیف شدن حزیش از کرسی پارلمان دست کشید از فعالیتهای سیاسی نیز کناره گیری کرد. همکار حزبی وی، هاتان پورات با این ادعا که قوه مقننه دیگر جایگاه مؤثری برای یک وکیل موافق مسئله اسکان نمی باشد، در اکتبر ۱۹۹۹ از کنیست کناره گیری کرد.

۵۰. هرزوغ Herzog، نفوذ در سیستم در آرین و شامیر (گردآوردندگان)، انتخابات ۱۹۹۲ اسرائیل، ۸۱.

۵۱. در یک حرکت بی سابقه، پنجاه و چهار حزب (که ۳۲ حزب آن از احزاب جدید هستند) تا مهلت مقرر یازده فوریه ثبت نام کردند. بسیاری از آنها احزابی با منافع و علایق خاص هستند که موضوع خاصی مورد نظر آنها است. (رجوع کنید به پی نویس شماره بعدی). از این تعداد، ۳۳ فهرست انتخاباتی توسط کمیته مرکزی انتخابات تأیید شدند.

۵۲. از میان فهرستهای انتخاباتی که نتوانستند ۱٫۵ درصد حداقل را به دست آورند، سه مورد به این عدد نزدیک شدند. پنیناروزنبلوم Pnina Rosenblum (ملکه سابق زیبایی که مخالفت تجار لوازم آرایش را علیه خشونت و فقر داخلی کشورش برانگیخت) ۱٫۳ درصد از آرا به دست آورد. Power of the Pensions به عدد ۱٫۱ درصد نزدیک شد. برگ سبز (به دلیل پیشنهاد قانونی کردن مصرف ماری جوانا) ۱ درصد کسب کرد. دو حزبی که قبلاً نمایندگی کنیست را داشتند، یعنی حزب راه سوم و حزب تسموت هریک تنها ۰٫۱ درصد از آرا به خود اختصاص دادند. دیگر احزاب باقیمانده، شامل دو حزب عربی و دو حزب روسی، همگی شکست خوردند. یکی از این احزاب، پیشنهاد قانونی شدن قمار را داده بود و حزب دیگر، مراقبه متعالی و تشکیل گروهی برای حفاظت از محیط زیست را وعده داده بود.

53. Aaron P. Willis, "Shas-The Sephardic Torah Guardians: Religious 'Movement' and Political Power," in Arian and Shamir (eds), *The Elections in Israel 1992*, 121-39; Charles Liebman, "Religion and Democracy in Israel," in Sprinzak and Diamond, *Israeli Democracy Under Stress*, 273-93.

۵۴. اکثریت میرزاکیم از نقطه نظر مذهبی، سنتی هستند. این گروه، پیرو شاخه ای از دین یهود هستند که بسیار راحت تر از ریشه ارتدکس و اروپایی دین یهود است و بسیار کمتر از یهودیان فرا ارتدکس غیرقابل انعطاف است. (هاردیم)

55. Eliezer Don-Yehiyaa, "Religion, Ethnicity and Electoral Reform: The Religious Parties and the 1996 Elections," in Elazar and Sandler (eds), *Israel at the Polls 1996*, 73-102.

۵۶. هاردیم ها که تحت لوای این پرچم که تنها نتانیاهو برای یهودیان مفید است. متحد شده بودند از نتانیاهو با ۹۸٫۵ درصد آرای در اورشلیم و ۹۶٫۱ درصد در بنی براق حمایت کردند (یعنی ۱۱٫۷ درصد از کل آرا در مقایسه با ۱۰٫۳ درصد آرای اعراب که بیشترشان از پرز حمایت کرده بودند). به هر حال ۱ هزار عرب، رأی سفید به صندوقها ریختند. رجوع کنید به صفحات ۲-۷۱ در :

Gidon on & Rebeca Kook, "Religion and the Politics of Inclusion: The Success of the Ultra-Orthodox Parties," in Arian and Shamir, *The Elections in Israel 1996*, 67-83; Rebeca Kook, Michael Harris, and Gidon Doron, "In The Name of GOD and Our Rabbi: The Politics of the Ultra-Orthodox in Israel," *Israel Affairs*, 5 (1) (1998) 1-18.

۵۷. روزنامه هآرتز (۲ ژانویه ۱۹۹۷)، ۲-۳، برآورد نمود که یک میلیارد دلار از بودجه ۶۰ میلیارد دلاری دولت دوره اول نتانیا هو، صرف منافع احزاب مذهبی شد. رجوع کنید به صفحه ۲۱ مقاله مایکل هریس و گیدون دورن، ارزیابی اصلاحات انتخاباتی ۱۹۹۲ و تأثیر آن بر انتخابات ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹، اسرائیل استادیز، (۲) ۴ (۱۹۹۹) ۳۹-۱۶. به عنوان مثال، حزب شاس، تعداد مدارس مذهبی را در عرض ۶ سال، سه برابر کرد. پیتر هیسبرگ، واقعیت جایگزین ۱۲ آوریل ۱۹۹۹، ۲۰.

۵۸. درون و کوک، «مذهب و سیاستهای الحاق»، ۸۳-۶۷.

۵۹. یوزف «تومی» لپید، روزنامه نگار جنجالی و مجری میز گرد های تلویزیونی، در آخرین دقایق برای رهبری و هدایت فهرست انتخاباتی فراخوانده شد. برای مطالعه بیشتر شرح حال لپید رجوع کنید به: یوزی کلینهاووی، «چهره استکف سکولار»، اورشلیم ریبرت، ۱۹ جولای ۱۹۹۹، ۱۸-۱۴. خدشه دوم توسط آوراهاام پوآرز مقام بلند پایه در قوه مقننه وارد شد. وی از فراکسیون حزب مرتز در کنیست به این دلیل کناره گیری کرد که این فراکسیون را از نظر ایدئولوژیک برای خودش خیلی چپ می دانست.

۶۰. رجوع کنید به ص ۷۸۰ در ایلان کاتوفمن و راشل اسرائیلی،

“The Odd Group Out: The Arab-Palestinian Vote in the 1996 Elections,” in Arian and Shamir (eds), *The Elections in Israel 1996*, 85-115.

همچنین رجوع کنید به:

Majid Al-Haj, “The Political Behavior of the Arabs in Israel in the 1992 Elections: Integration,” in Arian and Shamir (eds), *The Elections: Integration Versus Segregation*, *The Elections in Israel 1992*, 141-60; and Hillel Frisch, “The Arab Vote: The Radicalization of Politicization of Politization?” in Elazar and Sandler (eds), *Israel at the Polls 1996*, 103-120.

۶۱. تamar گزانسکی، یک زن یهودی، عضو کنیست از حزب «جبهه دموکراتیک برای صلح و برابری» است. این حزب، تحت نفوذ حزب کمونیست عرب - راکاچ - قرار دارد. بدون در نظر گرفتن گزانسکی، حضور اعراب در کنیست چیزی بیش از ده درصد است که این میزان، برابر با میزان توان رأی آوردن آنها در میان رأی دهندگان است. خانمها که تقریباً نیمی از جمعیت رأی دهنده را تشکیل می دهند در نظر مردم به طور ناشایستی تحقیر می شوند.

۶۲. یواوولد پیش بینی کرد که «چندان احتمال ندارد که در آینده نزدیک و قابل پیش بینی، اعراب، مجاز به ورود به خلوتگاه مقدس قدرت سیاسی در اسرائیل باشند. حتی اگر مسئله امنیت به دست احزاب عربی که از «بیرون» دولت را حمایت می کنند، قابل حل باشد (یعنی بدون مشارکت در مسئولیت وزارتی)، تفکر دولت وابسته به حمایت احزاب عرب با بذر های جمهوری خواهی قومی اسرائیل مغایرت دارد. اگرچه این مسئله دقیقاً به همان ترتیبی که در سالهای ۱۹۹۶-۱۹۹۲ رخ داده بود تکرار شد، اما گروههای اپوزیسیون از این مسئله استفاده کردند. این گروهها، مشروعیت دولت و توافقاتی را که کسب نموده بود به این دلیل که فاقد اکثریت صهیونیستی (یهودی) است زیر سؤال بردند. به ص ۴۴۱ در مقاله یواوولد، «دموکراسی قومی و ساختار شهروندی: شهروندان عرب دولت یهودی»، *American Political Science Review*، (۲) ۸۶ (۱۹۹۲) ۴۳-۴۳۲.

۶۳. برخلاف اسحاق رابین که حداقل، گفتگوهای ائتلاف با اعراب را طراحی کرد، اما از هیچ عربی در دولت ائتلافی اش استفاده نکرد، باراک حتی در گفتگوهای مستقیم با اعراب، شکست خورد. لسلای سوسر، نژاد پرستی در بدترین نوع خود؟، اورشلیم ریپورت، ۵ جولای ۱۹۹۹، ۱۸-۱۹.

۶۴. جهت بررسی رفتار انتخاباتی مهاجران اتحاد جماهیر شوروی سابق در انتخابات سال ۱۹۹۲، رجوع کنید به: Bernard Reich, Meyrav Wurmser and Noah Dropkin, "Playing Politics in Moscow and Jerusalem: Soviet Jewish Immigrants and The 1992 Knesset Elections," in Elazar and Sandler (eds) *Israel at the Polls, 1992*, 27-54; Aharon Fein, "Voting Trends of Recent Immigrants from the Former Soviet Union," in

Arian and Shamir (eds), *The Elections in Israel 1992*, 161-74. For the 1996 Election, See Tamar Horowitz, "Determining Factors of the Vote among Immigrants from the Former Soviet Union," in Arian and Shamir (eds), *The Elections in Israel*, 1996, 117-35; Etta Bick, "Sectarian Party Politics in Israel: Elazar and Sandler (eds), *Israel at the Polls*, 121-45. For Analyses of the Political Progress of The Mizrahim, See Pnina Morag-Talmon, "The Integration Processes of Eastern Jews in Israeli Society, 1948-1988," and Eliezer Ben-Rafael, "The Changing Experience, Power and Prestige of Ethnic Groups in Israel: The Case of the Moroccans," Special Issue, Peter Y. Medding (ed), *Israel State and Society, 1948-1988; Studies in Contemporary Jewry*, V (1989) 25-38 and 39-58, Respectively.

65. Susser, "The Direct Election of the Prime Minister: A Balance Sheet," in Elazar and Sandler (eds), *Israel at the Polls*, 1996, 251.

66. Larry Duamind, "Democracy as Paradox," in Sprinzak and Dimond (eds), *Israeli Democracy Under Stress*, 21-43.

67. Deborah Sontag, "Israel is Weighing a Broad Coalition to Further Peace," *New York Times*, 19 May 1999, 7 and 12.

68. Myron J. Aronoff and Yal S. Aronoff, "Explaining Domestic Influences and Current Israeli Foreign Policy: The Peace Negotiations," *Brown Journal of World Affairs*, 3(2) (1996) 83-101; Myron J. Aronoff and Yael S. Aronoff, "Domestic Determinants of Israel Foreign Policy: The Peace Process from The Declaration of Principles to the Oslo II Interim Agreement," in Koberit O. Freedman (ed), *The Middle East Peace Process* (Gainesville, FL, 1998) 11-34.

۶۹. در کشوری که دارای مجلس است، معمول نیست که نخست وزیر به صورت نیمه ریاست جمهوری عمل کند، اما آقای باراک - که از فهرستی غیر از حزب انتخاب شد - معتقد است که وی یک قیومیت شخصی را پذیرفته است. Deborah Sontag, "Vowing to Pursue Peace With Arabs, Barak Takes Over," *New York Times*, 7 July 1999, 1 and 10.

۷۰. وی افرایم اسنه Efraim Sneh را که افسر سابق قابل اعتماد و وفاداری بود به عنوان معاونش انتخاب کرد. سنه پزشکی، فرزند مرحوم موشه سنه است که یکی از مردان سیاسی اسرائیل بود. وی در طول خدمتش از حزب محافظه کار صهیونیست کناره گیری و به حزب کمونیست پیوست.

۷۱. پرز، وزیر همکاریهای منطقه ای شد. پست جدیدی که مسئولیتش توسط یک کمیته ویژه تعریف می شود، گنگ و مبهم است. این مسئله به برنده جایز نوبل اجازه می دهد که به ظاهر، دیدگاههای آینده گرایانه خود را بدون داشتن مسئولیت در قبال مذاکرات مهم و حیاتی با فلسطینی ها و سوری ها تعقیب کند. رجوع کنید به شیمون پرز، خاورمیانه جدید، (نیویورک، ۱۹۹۳). اگر وایزمن به سبب تحقیقات اخیر مجبور به استعفا می شد، پرز، کاندیدای پیشرو جانشین عزر وایزمن برای تصدی پست ریاست جمهوری بود.

۷۲. بیلیل در پست معاونت وزیر خارجه در آخرین دوره دولت رایین، جریان صلح اسلو را به اجرا درآورد و به عنوان وزیری بدون پست وزارت در دولت پرز، هنگامی که باراک وزیر خارجه بود، مسئولیت مهمی را در روند صلح به عهده گرفت. لوی با فاداری، دستورهای باراک را دنبال کرده است.

۷۳. یوری ساویر Uri Savir، مدیر کل وزارت امور خارجه در زمان تصدی پرز، از فهرست انتخاباتی نامزد های حزب مرکز Center Party به نمایندگی کنیست انتخاب شد، اما در فهرست انتخاباتی در چنان مکان پایینی قرار داشت که نمی شد وی را برای پستی در کابینه در نظر گرفت.

۷۴. پروفیسور شلوموبن - آمی Shlomo Ben-Ami، رهبر معروف مراکشی حزب لیکود که وزیر امنیت داخلی شد، جداً در پی وزارت خزانه داری بود. وی رقیب قوی و بالقوه باراک بود که از پست کلیدی مطلوب خویش بازداشته شد. شوکات نیز مانند باراک، عضوی از شبکه شخصی حمایت از رایین بود. برای مطالعه، مثالی از نقد و بررسی انتصاب شوکات رجوع کنید به:

۷۵. در یک توضیح انتقادی، خارج از دفتر نخست وزیر، قبل از گسترده شدن دولت، مدیر شبکه زنان اسرائیل می گوید: «چه کسی باور می کرد که Alice Shalvi، خانم آلیس شالوی Women's Network Israel باراک به ما، وفادارترین حامیانش، خیانت کند؟ من واقعاً شرمنده و عصبانی هستم.»

Netty C. Gross, "The First Betrayal," *Jerusalem Report*, 2 August 1999, 11. For an analysis of the failure of women in the 1992 elections, See Yael Yishai, "Equal But Different? The Gender Gap in Israel's 1992 Election," in Arian and Shamir (eds), *The Elections in Israel 1992*, 103-20; and for the 1996 elections Yael Yishai, "The Great Losers; women in the 1996 Elections," in Elazar and Sandler (eds), *Israel at the Polls, 1996*, 187-208.

۷۶. Deborah Sontage وقتی کابینه گسترش یافت، علاوه بر مواردی که قبلاً یاد شد، آمون لیسپکین شاهاک (از حزب مرکز) از معاونت به وزارت گردشگری ترفیع یافت؛ ماتان ویلنای (از حزب لیکود)، وزیر فرهنگ، علوم و تربیت بدنی شد، میخائیل ملکیور (از حزب میمد) به وزارت امور مهاجران یهودی منصوب گردید و حیمارون (از حزب مرتز) وزیر کشاورزی شد. [توضیح ویراستار: عملکرد بعضی از وزارتخانه ها به طور متفاوتی از یکدیگر تفکیک و یا بایکدیگر ترکیب شد تا گسترده شدن کابینه را تسهیل نماید؛ بنابراین، تعدادی از نامها در حال حاضر تغییر کرده اند.] پیش از این که این دو نفر فراكسیون خود را در کنیست تشکیل دهند، یولی ادلستین (از حزب اسرائیل بالیا) قرار بود از معاونت وزارت به وزارت مهاجرت و جذب نیروی انسانی ترفیع پیدا کند. از آنجایی که ائتلاف با دقت تمام بر اساس تعداد کرسیهای کنیست تنظیم شده بود، ادلستین ترفیع نگرفت (تا از شکافته شدن تاروپود توافق بر سر ائتلاف با دیگر احزاب ممانعت شود).

۷۷. باراک روش خود را در پیش گرفت.

۷۸. وی همچنین از حافظ اسد برای سخنرانی در کنیست دعوت به عمل آورد. همان

۷۹. از آقای پیراتلس Pierre Atlas برای تدوین و تنظیم این نکات تشکر می‌کنم.

۸۰. علاوه بر احزاب عرب، دولت باراک می‌تواند بر حمایت احزاب شینبوی (۶) و ملت واحد (۲) (که هیچ‌یک در کابینه حضور ندارند) به جهت آرای حیاتی آنها در مورد فرآیند و نیز قوانین کاملاً داخلی، حساب کند.

۸۱. دری Deri از رهبر حزب کناره‌گیری کرد، چرا که باراک این مسئله را روشن کرده بود که وی بایک جنایتکار دو آتشه به‌توافق نخواهد رسید و درخواست استیناف دری به دیوان عالی پیش از تشکیل دولت ائتلافی جدید رسیدگی نخواهد شد. جهت مطالعه شرح حال الی ایشای، رهبر جدید شاس، رجوع کنید به:

Lesile Susser, "The Second Most Important Man in Israel," *Jerusalem Report*, 6 December 1999, pp.14-18.

۸۲. عضو کنیست از حزب اسرائیل بالیا (رومنبرونفن و الکساندر تسینگر) از حزب کناره‌گیری کردند و فراکسیون خود را کنیست تشکیل دادند که این مسئله، گویای تفاوت‌های ایدئولوژیک بر سر موضوع دولت و مذاهب با شارانسکی است. آنها مدعی ارایه نظام سکولار روسی هستند.

۸۳. وجود بحران‌های متعدد در آخرین دولت رابین به واسطه کشمکش میان وزیر آموزش و پرورش و فرهنگ، شولامیت آلونی Shulamit Aloni (که بعدها رهبر حزب مرترت شد) و وزیر کشور آریه دری، رهبر حزب شاس، رابین را وادار نمود که به آلونی وزارت دیگری را بسپارد. سوسر با زیرکی به کندوکاو میدان مین، بالقوه و با وجود کشمکش‌های بالقوه جهت ائتلاف در سیاست‌های خارجی و داخلی می‌پردازد. باراک ممکن است از یک بحران یا تضاد با احزاب مذهبی جایگزینی آنها با حزب لیکود برای حل مشکلات داخلی، استفاده کند.

Lesile Sussre, "Danger! Coalition Minefields Dead," *Jerusalem Report*, 2 August 1999, 12-15.

84. Joel Greenberg, "Israel Shows Sign of Curbing Settlement Spending," *New York Times*, 13 July 1999, p. 3.

۸۵. اهداف اصلی دولت عبارتند از: تأمین امنیت ملی و فردی از طریق مبارزه قاطعانه علیه تروریسم؛ پایان بخشیدن به خصومت میان اعراب و اسرائیل از طریق دستیابی به صلحی منحصر به فرد؛ جلوگیری از جنگ و خونریزی؛ جنگیدن بر علیه بیکاری و ایجاد ثبات؛ رشد کار خلاق؛ کاهش شکاف‌های اجتماعی؛ تشویق و ترغیب به مهاجرت و جذب مهاجران از طریق اتحاد و مشارکت؛ ایجاد شرایط زندگی و محیطی که مهیا کننده حس هدفمند بودن و امید باشد و تشویق مهاجرت به اسرائیل؛ تقویت و تحکیم دموکراسی و نقش قانون؛ میراث یهودی و حقوق بشر با احترام به قوانین؛ تعهد به ایجاد شرایط و فرصت‌های برابر برای همه؛ دادن اولویت برتر به آموزش و پرورش؛ تضمین امکان تحصیل برای نسل جوان از دوران ابتدایی تا دانشگاه و جنگ علیه اعمال خشونت و قاچاق. راهکارهای اولیه بیست و هشتمین دولت اسرائیل به ریاست نخست وزیر ایهود باراک. نشر دفتر هیئت دولت (۷ جولای ۱۹۹۹).

۸۶. این راه کارها اهداف بیشمار بسیاری را مورد بحث قرار می‌دهد.

87. Joel Greenberg, "New Israel Leader Moves to Restart Middle East Talks," *New York Times*, 8 July 1999, pp. 7 and 6.

۸۸. رجوع کنید به صفحه ۳۰ در مقاله ... Baruch Kimmerling, همچنین، وعده «به سوی برابری جنسی» (ردیف سیزدهم در فهرست اهدافی که معرفی شده اند) با وجود تعداد اندک خانمها در کابینه، به نظر نادرست می آید.

۸۹. به عنوان مثال، فقط چند سال پیش، دیدار رسمی سخنگوی شورای قانونگذاری فلسطین از کنیس به معنای واقعی کلمه، باور نکردنی بود. در حالی که دیدار اخیر احمدخری از کنیست، تنها اعتراض چند تن از اعضای جناح راست را برانگیخت. جهت تحلیل روانشناسی اجتماعی این پدیده رجوع کنید به:

William A. Gamson and Hanna Herzog, *Living with Contradictions: The Taken-for- Granted in Israeli Political Discourse, Political Psychology*, 20 (2) (1999) pp.247-66.

جهت بررسی موضوع از دیدگاه ساختاری و بی ساختاری هژمونیک، نگاه کنید به:

Iran Lustick, "The Fetish of Jerusalem: A Hegemonic Analysis," in Michael N. Barnett (ed), *Israel in a Comparative Perspective* (Albany, 1996) 143-72.

90. Aronoff, *Israeli Visions and Divisions*, 130-50.

91. Arram Schweitzer, *Israel in a Competing Challenges to the Dominant Zionist Discourse*," in Ilan Peleg (ed), *The Middle East Peace Process*, Albany, 1998, pp. 41-60.

93. "The Reporter: 14 Days," *Jersalem Report*, 5 July 1999, 8.

94. Joel Greenberg, "Combiuing 2 Identities: ARab in Israel Parliament," *New York Times*, 20 July 1999, p. 8.

95. Aviezer Ravitzky, *Exile in the Holy Land: The Dilemma of Haredi Jewry*," and Sammy Smooha, "The Arab Minority in Israel: Redicalization or Politicization?" in Medding (Special ed), *Studies in Contemporary Jewry*, V, pp. 89-125 and 59-88 respectively.

۹۶. رجوع کنید به:

p. 219 in Rebecca Kook, "Between Uniqeness and Exclusion: The Politics of Identity in Israel," in Bavnnett (ed), *Israel in Comparative Perspective*, 199-225; Alan Dowty, "Consociationalism and Ethnic Democracy: Israeli Arabs in Comparative Perspective," *Israel Affairs*, 5 (2&3) (Winter-Spring 1999) 169-82.

97. Gadi Taub, 'Post-Zionist& the Myths of Memory,' *Correspondenc*, 4 (1999) 6-7.

تایوب به نقل از دانیل گاتوین در:

“New Historiography” or the Privatization of Memory,” In Yechiam Weitzced, *From Vision to Revision: A Hundred years of Zionist Historiography* (Jerusalem, 1997), pp. 311-42 [Hebrew].

همچنین رجوع کنید به ویژه نامه ای درباره

Israel Historiography Revisited, *History & memory*, 7 (1) (1995).

۹۸. به عنوان مثال، یوری رام، جامعه شناس «پسا صهیونیست» که دارای اسلوب و روش خاص خود است و درجه دکتری خود را از مدرسه جدید برای پژوهش اجتماعی دریافت کرده، موافق نظریه انتقادی می باشد. رجوع کنید به:

Ram, “Citizens, Consumers & Believers.”

100. Ian Lustick, “Israel as a ‘Non-Arab’ State: the Political Implications of Mass Immigration of Non-Jews,” *Middle East Journal*, 53 (3) (1999) 414-33.

۱۰۱. شعار این بود: MVD pad Shas konteol: nyet, MVD pad nash kontrol؛ وزارت کشور در کنترل ما فعال باید گردد؛

۱۰۲. این مسئله، بویژه از این نظر قابل توجه است که چنین توافقاتی به امضای دوتن از رهبران طراز اول که مشخصه آنها عقاید تندروی افراطیشان است - یعنی بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر و اریل (اریک) شارون، وزیر امور خارجه رسیده است.

103. “14 Days: Peace Index,” Jersalem Report, 26 April 1999, 8.

104. Manus I. Midlarsky and Myron J. Aronoff, Security Dilemmas Changes in State Security and onset of Political Violence,”

مقاله ای که در چهلمین مجمع سالانه مؤسسه مطالعات بین المللی، واشنگتن دی. سی. (۲۰-۱۶ فوریه ۱۹۹۹) ارائه گردید.

۱۰۵. بویژه، پانزدهمین گردهمایی سالانه مؤسسه مطالعات اسرائیل که بلافاصله پس از انتخابات کنیست پانزدهم تشکیل شد، میزگردهایی را برای تجزیه و تحلیل موضوعاتی از قبیل «شهروندان عرب در اسرائیل: گزینه های ملیتی و چند ملیتی»، «دیگران در فرهنگ اسرائیل»، «آیا نظام اسرائیل، دموکراسی قومی است؟»، «چالش بر سر مسئله دموکراسی و هویت اسرائیلی»، و «تجدید نظر در مفهوم صهیونیسم» (از میان موضوعات دیگر) ترتیب داد. در این میزگرد ها، محققینی با تخصصهای مختلف در زمینه تاریخ، جامعه، فرهنگ و سیاست اسرائیل شرکت کردند و بر جوانب مختلف گفتگو و بحث در خصوص نظرات جایگزین برای هویت جمعی اسرائیل توجه نمودند. این کنفرانس در آمریکا نیویورک در واشنگتن دی. سی. (۲۵-۲۳ می ۱۹۹۹) برگزار گردید. نیمی از مقالاتی که در مجموعه مقالات آرین وشامیر در خصوص انتخابات ۱۹۹۶ ارائه شده بود، به بررسی جوانب مختلف سیاستهای هویتی از جمله مقاله خودشان «هویت جمعی در انتخابات ۱۹۹۶»، ۴۵-۶۵، پرداخته بود. همچنین، رجوع کنید به:

“Special Section: The State of the Israeli State”, *Israel Studies*, 2 (2)(1997) 113-259

۱۰۶. رجوع کنید به:

Alan Dowty, “Zionism’s Greatest Conceit,” *Israel Studies*, 3(I) (1998) 7-23.

همچنین رجوع کنید به فصل دهم از :

Alan Dowty, *The Jewish State a Century Later*, Brekeley, CA, 1998.

۱۰۷. اگرچه او نکات موجه و معتبری را ارایه می دهد، اما تمایل به مبالغه دارد. درست مانند بسیاری از محققینی که وی مورد انتقاد قرار داده است که تمایل به بزرگ کردن ده سالهای طلایی و دوره اولیه داشته اند.

Ilan Peleg, "Israel's Constitutional Over and Kulturkampf: The Role of Ben-Gurion," *Israel Studies*, 3 (I) (1998) 230-50.

108. Baruch Kimmerling, "Between the Primordial and the Civil Definitions of the Collective Identity," in Arian and Shamir (eds) *The Elections in Israel 1996*, 27-44.

۱۰۹. اریک کوهن اصول در حال تحول فرهنگ سیاسی اسرائیل را با ترسیم نقش میان دوره های مختلف مشکلات در مراحل پی در پی تاریخ بررسی می کند. در تحلیلهای وی از این فرآیند، تنش فزاینده میان تمایلات خاص گرایی ملی (بدوی) عام گرایی (مدنی) مورد توجه قرار گرفته اند.

Yaron Ezrahi, *Rubber Bullets: Power and Conscience in Modern Israel*, Berkeley, CA, 1997.

۱۱۰. برای مانیفستی رساتر از جایگاه اسرائیل لیبرال رجوع کنید به:

Yaron Ezrahi, *Rubber Bullets: Power and Conscience in Modern Israel*, Berkeley, CA, 1997.

برای دیدگاه پست مدرن رجوع کنید به:

Boas Evron, *Jewish State or Israeli Nation?* (Bloomington, In, 1995).

111. Peled, "Ethnic Democracy and The Legal Construction of Citizenship: Arab Citizens of the Jewish State," 432.

112. Sammy Smootha, "Ethnic Democracy: Israel as an Archetype," *Israel Studies*, 2 (2) (1997) 199.

113. Peled, "Ethnic Democracy and the Legal Construction of Citizenship; Arab Citizens of the Jewish State," 432.

114. Aronoff, *Israeli Visions and Divisions*, 135-7.

115. Myron j. Aronoff, "Wars as Catalysts of Political and Cultural Change," in Edna Lomsky-Feder and Eyal Ben-Ari(eds), *The Military and Militarism in Israeli Society* (Albany, NY, 1999) 37-53.

116. See P. 195 in Joel Migdal, "State Formation and The Case of Israel," in Barnett (ed), *Israel in Comparative Perspective*, 173-78.

117. See p. 145 in Itzhak Galnoor, "Israeli Democracy in Transition," in Medding, *Studies in Contemporary Jewry*, V, 126-47.

118. See p. 196 in Migdal, "Society-Formation and the Case of Israel." The internal quote is from pp. 108-09 in Clifford Geertz, "The Integrative Revolution: Primordial Sentiments and Civil Politics in The New States," in Clifford Geertz (ed), *Old Societies and new State: The Quest for Modernity in Asia and Africa* (New York, 1963) 105-57.

119. See p. 134 in Itzhak Galnoor, "Israel in the World Economy: Israel as an East Asian State?" in Bornett (ed), *Israel in Comparative Perspective*, 107-40.

۱۲۰. تلاش پیچیده و سخت برای تشخیص حوزه ای که در آن این تحولات توسط تأثیرات آمریکایی و از طریق عوامل درونی صورت می گیرد، در مجال این مقاله نمی گنجد.

121. Myron J. Aronoff, "Political Violence and Extremism: A Review Eassay of Ehud Sprinzak, *Brother Against Brother: Violence and Extremism in Israeli Politics from the Attalena to the Rabin Assassination*," *Israel Studies*, 4 (2) (1999), pp. 237-46.

